

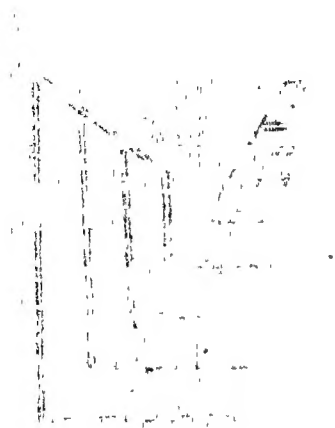
الفتح

الأصل

فلا طبع في

الكتاب في

الكتاب



Handwritten text in a cursive script, possibly a title or a short paragraph.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

Handwritten text in a cursive script.

از طرف فاطمه رضی الله عنها متصل بجناب رسالت آت است علیه الصلوة والسلام و این سبیل
از خضای نوبیت که دیگری در آن شریک نیست و نمی تواند در آن صاحب تخصیص گفته و
من خصای الله صلی الله علیه و آله وسلم این اولاد بناته یلسبون الیه صلی الله
علیه و آله وسلم و اولاد بنات غیره لا یلسبون الیه من جهة الامر فی
الکفر و غیرها قال صاحب الکشاف تحت آیه المباهلة لا دلیل اقوی من هذا
علی فصل اصحاب الکساء و فاطمة و الحسنان انتهى گویم که می ندع اثبات آن
و اثبات آنکه و یسأله و یسأله و انفسنا و انفسکم و انفسکم و انفسکم و انفسکم و انفسکم
و حسین بن ابی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آحادیث صحیحین و است آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ان ابی هذا اسید احدیث مراد این درینجا حسن بن فاطمه است
و مؤید آنست الحسین منی و انما من حسین و لقب سیادت نیز از همین جا گرفته اند و در چند
حدیث دیگر نیز هست باین لقب علی آمد و مثل آنکه طبرانی در کبیر از حسن بن علی روایت کرده که
ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لا نس یا انس ادع علی سید العرب
فقال عاتكة السمت سید العرب قال انا سید ولد ادم و علی سید العرب
فلما جاء ای علی قال یا معشاه انما سراسا الا اذ لکم علی من ان تمسکم به ان یفضل
بعد از این که این علم و حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است تا با فاطمه حسن و حسین که لقبه جسد شریف
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چه رسد ع قیاس کن در گلستان من بهار مراد فاطمه و علی و حسین
ای طالب آمد و که قال علی قال فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرحب
بسیدهای من و ابی که آخر المتقین الحدیث و قال لفاطمة انما سیدتی و منی که سادت
صردیه و ما فرمود فاطمة سیدت النساء اهل الجنة و فرید الحسن و الحسین سیدان الشیخ

اهل الجنة غرض که سیادت این چهار را بر بعض رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ثابت است
چنانکه خلافت هر چهار را بر شاره نص احادیث یا اجماع اهل علم برترتیب واقع تحقیق شده و
این لقب ششیده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اولاد ایشان جاری گشته و هنوز در عزت
عاصه و خاصه باقی است و سند اکثر حکایات استدلال ایمة هدی در اثبات فرزندی خود و برای
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از کتاب و سنت و غیره آینه بوضع خود مذکور خواهد شد و چون
این نسبت علی و سیادت جلی بعض نبوی ثابت شد نفع این انتساب و القاب بهم ثابت گردید
برای که الشئ اذ اثبت ثبت بلوازمه و لهذا من بن علی علیها السلام فرموده نحن اهل البیت
لا یقاس بنا احد من جوهر جام جم اوطنیت کان در گشت به توقع زنگ کوزه گران میدانند
علاوه این معنی در احادیث مستفیضة نفع این انتساب و نسب اهل بیت بصرح و ابرشته
عن الحسن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم معرفة آل محمد براءة
من الناس وحب آل محمد جواز علی الصراط و الولاية لآل محمد امان من العذاب
اخرجه یحیی العاکری الشافعی البغی فی بهجة الخاف و عن ابن عباس فی قوله تعالی
و لیسوف یعطیک ربک فترضی قال رضا محمدان لا یدخل احد من اهل بیتنا
رواه السدی و اخرج الطبرانی بسند رجاله ثقات انه صلی الله علیه و آله وسلم
قال لفاطمة ان الله غیر معذباک و لا احد من ولدک و فی جواهر العقدين للسید
نور الدین علی السهمی المدنی عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم سألت رب ان لا یدخل الناس احد من اهل بیتی فاعطانی ذلک و
فیه عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا فاطمة تدیرین لم یعمیت
فاطمة ثم قال ان الله قطعها و ذریتها عن الناس و این اخبار و آثار اگر چه مورد خاص دارند
و بظاهر مخصوص بجاهلین اهل بیت از فاطمه و جنین اند اما بقاعده الاعتبار بعضی ممالک و الاغفال
بخصوص سبب شایع از اهل بیت اند و مکتوب است لفظ احد و ذریت که درین احادیث

اول من شهد وجره بری در صلح گفته و اما حق لهذا مافی الدار احد فتوا سه من بصلح ان یخاطب
لیستغفر فیہ الی احد و التجمع و المونث و التذکر قال تعالی لستن کلحد من النساء قال فما تمکن
من احد عنه حاجزین انتہی یعنی لفظ احد عام است شامل بیمنان از مرد و زن و واحد و
جماعت و نیز جره بری گفته ذریعة الرجل و الذکر و التجمع الذراری و الذریات انتہی و این
نیز بیوم خود شامل جمیع و اہل بیت جردانی و جرقاصی و بریادوست کریم و آل بیت (ص) و انما انما انما
کثیرتکم یا ایمان الکثرتکم یا عزم و ما الذکر انما هم منکم شیء و چون دل
این کریم در حق آحاد مؤمنین است از آحاد اہل بیت مؤمنین چه تران گفت که حق است اند
بر رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ہم در جابر العقیدین مرفوعاً آورده ما بال اقل مرید عمن ان
قوا بقی لا ینفع ان کل سبب و نسب منقطع لی مر القیامة الانسبی و سببی وان حی
موصیة فی الدنیا و الاخرة انتہی و فیہ لفق متعدد ذل ان الانساب منقطع
غیر نسبہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و سببہ و صحبہ و آنکہ در کتاب عزیز آمدہ فلا انساب
بینکم و بین قریبین مخصوص خواہ بود باین حدیث و اشمال ان تیر غلام علی آزار دہر گفته و در علم
عازد کفی ہذا الاخبار عظم نفع الانساب الیہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و لا ینافیہ
ما فی اخری من شہہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم لاهل بیتہ علی خشیة اللہ و اتقائہ و
طاعتہ و ان القرب الیہ لی مر القیامة انما هو بالتقوی الی غیر ذلک لا نہ صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم خاطر ہم بدان رعایة لمقام الخلیف و الحجت علی العمل علی ان یكونوا
اولی الناس خطای تقوی اللہ و خشیتہ ثم اولی بحق رحمہ و فیہ اشارۃ الی ادخال
لیع طمانینہ علیہم حاصل آنکہ این نسب علی و سبب علی و جہر علی و شرف اول و غیر
آنست کہ اعتنا بلفظ و ضبط آن توان کرد و تصور حصول آن توکل و طاعت دانست و تقدم وصول
اعمال و توقیع مغفرت از و اکمال و اسید شفاعت از رسول متعال توان دانست بشریک از اصل
ایمان صحیح ہر باشد بنا علی ذلک محرز طور صدیق حسن بن اولاد حسن بن ابیہ لاد علی بن لطف اللہ

بن عرویه اسد بن لطف علی بن علی اصغر بن شهید کبیر بن تلح الدین بن شهید طلال رابع بن میراجو
 شهید بن سید طلال ثالث بن سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود بن سید ابو عبد الله حلال الدین
 محمد دم جهانیان جهان گشت بن شهید احمد کبیر بن سید طلال اعظم گلرخ بخاری بن سید علی
 مودرن سید جعفر بن سید احمد بن سید محمد بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر وکی بن علی نقی بن
 محمد نقی بن علی رضائین موسی کاظم بن جعفر صادق بن محمد باقر بن علی زین العابدین بن حسین سبط
 بن فاطمه ثبت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نسب خود را درین کراسه ارجناب نبوت تلقی خود
 بر وجه صحت چنانکه در نسب نامه خاندان ضبط است برای اخلاف و اجاب یگان یگان
 می نویسد و هر چند انتهائی انساب بنی آدم تا آدم علیه السلام است لیکن چون در صحت آن بنا بر
 بعد عدم و عدم اعتدائی هم بنظر آن کلام است بلکه ادعای آن خلاف نص قرآنست چه
 حق تعالی فرموده تَالَّذِينَ تَعْلِيَهُمْ لَا تَعْلَاهُمْ إِلَّا اللَّهُ و ابن مسعود رضی الله عنه
 آیه را می خواند و می گفت آداب النساکن و عن عمرو بن مسمود مثله و کی علی را گفته بود
 ای کس نسب مردم بیان می کنم فرمود نمیتوانی گفت آری می توانم فرمود حق تعالی می گوید و فرمود
 بَيِّنْ ذَلِكَ كَيْدًا كَيْدًا كَيْدًا اَنَا اسْبَاذُكَ الْكَذِبُ فَرُودَ اِرَايْتِ مَوْلَهُ وَالِدِ بْنِ مِنْ بَعْلِهِمْ
 لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ فسلك و سروده بن الزبیر گفته ما وجدنا اصلا بعرفنا و اراهم بعد بن
 عدنان و ابن عباس گفته ما بن عدنان و اسمعیل ملائقن اباء لا بعض فساد و فضیلتی سلام
 را هم درین سلسله خلاف است چنانچه در لفظه الحجابان ذکر کرده ایم لاجرم بایست نسب درین جا
 از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفته شد و نهایت آن بخود ننموده آمد تا انساب سادات خود را
 محل احقاق نسب خود تا آخر رسوای ما شایسته تعالی باقی مانده بغرض مزید مختصرا تمام خطبای اسمای
 از وراج و بنات هم نوشته شد و لا یجد و در همه و اسما که سلسله زیر که در کتب بیرو طبعات اسمای
 از وراج مطهرات بنات طاهران و بیج مات زنمان و دختران اهل بیت که هم آیه است
 یگان یگان مرقوم است و در کتب اصاویش (۱۰) و ان را بیایست زیاد و اجتناب

تا باغبان و زنان ماکه برگردان نمیرسم چه رسد و نه در ذکر محمد و اسمای آنها کلام زیان دینی و دنیا
و منفعت آخرت مقصودست بلکه اقارب را برای صلای رحم و سیله جمیله و احباب را براس
معرفت اصل و فرع ذریعه صحیحه بدست می آید و احتیاج و عار را از اظهار آن در مقام ضرورت شیهه
عوام و رسم جهلاست و این مقاله موسوم است بالرفع النامی عن اصل السامی بالذریعه

بسم سلین خاتم النبیین اصل بحجودین الشاه و الشهدا و اول الاوائل اول الدلائل

مبدء النور الاولی و منتهی العروج الکمالی غایة الغایات و نهایة النهایات المتعین
بنشأة المثل الاصل الالهی هبوی العالم الغیر المتناهی تروح الارواح و تواسر
الاشباح فالتی اصباح الغیب و دافع ظلمات الربیة تحت التسعة و التسعین تسعة
للعالمین المرسل الی كافة الخلق اجمعین سید ما فی الوجود صاحب الوفاء المحم
و المقام المحمود ابی الاکوان و احرار الامکان المبرقع بالعبا ابوالقاسم احمد المحدثی
محمد المصطفی بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب
بن صرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر و هو قریش بن کنانة بن
خنیسه بن مدركة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اذ بن ادد
بن مقوم بن ناسخ بن یحیی بن یعراب بن ایشجب بن ثابت بن قیداس بن اسمعیل بن
ابراهیم بن ازر بن ناحور بن شاروخ بن ساروخ بن فالخ بن عید بن شالخ بن ارفخشذ
بن سام بن نوح بن لامک بن منوشلم بن خنوخ و هو اد ریس بن یدر بن مهلیل
بن قینن بن یالنش بن شیت بن ادم علیه السلام و النسب الی عدنان متفق علی
صحته و ما بعد لا یختلف فیہ الا انهم اتفقوا علی ان النسب یرجع الی اسمعیل بن
ابراهیم خلیل الله تعالی كما حققنا ذلک فی لقطة العجلان حافظ ابوالخطاب عمر بن
بن حریه کلینی گفته علماء اجماع کرده اند و اجماع ایشان حجت است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

انتساب می فرمود تا عدنان و تجاوزی کرده از آن هستی و عن ابن عباس قال کان رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم اذا انتسب لم یجاور فی انتسابه معد بن عدنان و یقول
کذا ب النسب اثن مرتین او ثلاثا اخرجہ الذہلی فی مسند الفرج و سن مکرسیه گفته که اصح
درین حدیث آنست که قول بن سعید است و عمر بن خطاب گفته انما ینسب الی عدنان و
ما فی ذلک الا یدعی ما هو و کلام حافظ یمری و این حجر عسقلانی و قسطلانی و غیر هم
صحیح است در آنکه از عدنان تا اسمعیل و از ابراهیم تا آدم خلایق است پس قول قائل بشوکت گن
تا آدم خطاب است و لفظ سیرت عسقلانی اینست اختلاف فی ما بین عدنان و اسمعیل اختلاف
کنند و من اسمعیل الی آدم متفق علی اکثره و فیہ خلف سیر فی عدد الایاء و فیہ
خلف ایضاً فی ضبط بعض الایاء انتہی زر قانی در شرح مزہب لدنیه بعد نقل بن عدت
گفته و من خطه نقلت و قد اذکر فیہا الاقتصار علی الاصح فلا یصح زعم ان الخلاف
ضعیف جدال یعتقد به من نفاذ یجو دیتی بر عقلی و ابن عباس فرموده میان عدنان و
اسمعیل سی پر راند که شناخته نمی شوند گویم از سلف فریم زیاد و دم گفته اند و عمرو بن الزبیر بن العوام
گفته نیافتم کسی را که بناسد بعد معد بن عدنان زر قانی گوید و هذا لا ینافی و جدان غیری من
یعرف ذلک و مروی مالک بن انس را از رسانیدن نسب خود تا آدم سوال کرد پس مکرده داشت
آنرا گفته شد اگر تا اسمعیل برساند این را هم مکرده گرفت و بر سبیل انکار فرمود و من احبده بدلک و یحیی بن
در رفع نسب دیگر انبیا و عیسی السلام تا آدم از وی کراهت مروست قسطلانی گفته آنچه با می رسد عرض
کردن از ما فوق عدنان است بنا بر تحلیط و تفسیر الفاظ و صورت اسما با قلت قائده آنست ابو جعفر بن
حسین بدو تاریخ خود از ابن عباس آورد که عدنان و معد و رمیه بن فخریه و اسد بر ملت ابراهیم
علیه السلام بودند پس ذکر ایشان جو بنحیه نباید کرد و مروی الزبیر بن بکاء و صفی ع
لا تسلبوا مضراً ولا مریضه فانهم کانوا مسلمین و ابن حدیث اشاهت نزد یک
ابن حبیب از مرسل سعید بن حبیب زبیر گفته عدنان اول کسی است که کعبه الباس پوشانید یا در آن

پوشانیده شد بلا فری گو یا اول کسی که لایعاً پوشانیدند آن است و الله اعلم و با کماله و انوار
 صلی الله علیه و آله و سلم آنکه شست و هب بن منات بن زهر بن کلاب بن مره بوده تولد شریف
 در که عالم الفیل روز دوشنبه دهم شربیع الاول یا هشتم یازدهم بوده هفتم سال از سلطنت
 کسری نوشیروان و پانصد و هفتاد و هشتم سال از رفع عیسی علیه السلام بر آسمان و نه صد و هفتم
 سال از سلطنت اسکندر رومی و شش هزار و چهل و سوم سال از بیوط آدم علیه السلام که آید
 ذلك في سبعمائة الف ليلة العشر اربعاء تولد تا هفت روز آنکه شیرداد بعد از آن ثویبه عقیقه الی الهب
 بشربت اضلاع شربت گشت و پس ثویبه که شیر و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خورد و سرخ نام
 داشت بعد از آن حلیمه بنت ابی ذریب سدی آنحضرت را بسکن خود برد و تکفل رضاع شد
 و چون مدت شیر کرد و سال باشد تمام شد حلیمه او را پیش آمد آورد و بواسطه آنکه خیر و برکت
 بسیار از آنحضرت مشاهده کرده بود از آنکه در خواست کرد که چند گاه دیگر این طفل نزد ما باشد
 و آنکه متمسک او را قبول داشت حلیمه باز او را بسکن خود برد و چون عمر آنحضرت بدو سال و چهار ماه و نیم شد
 و قبل دو ماه رسید عید الله پدر آنحضرت در ابو اؤام وضعی میان که و مدینه وفات یافت و آن
 سه سالگی یا چهار سالگی جبرئیل میکائیل صد ربان را شق نمودند و قلب او را بر آورد و جاک
 کردند و نقطه سیاه خون آلود که حظ و بهره شیطانی بود بر آوردند و چکمت و ایمان پر خسته
 بجای خودش نهادند و هیچ دردی و آلی با آنحضرت نرسید و تا بن کفین آنحضرت مهر نبوت
 گذاشتن را نل نشان چپ مقدس از عیب خرد که رنگ آن رنگ بدن و بروسه خالهای چند
 بود و انعم با قلیل رباعی پیغام خدا نخست آدم آورد و با انجام بشارت ابن مریم آورد و با جلال
 رسل نامه بی خاتم بود و با احمد بر نامه و خاتم آورد و با موسی و دیگر شوق صدر واقع شد و یک
 در ده سالگی دوم هنگام نبوت در فارح اسوم شب معراج و پنج سالگی یا خازر سال ششم حلیمه
 آنحضرت را بکده آورده به آنکه مادر وی سپرد و هم آنحضرت شش ساله بود که آنکه فوت کرد عقیقه
 در کنار خویش پرورش می داد و چون بهشت سال و دو ماه و ده روز رسید عبدالمطلب در آنکه شست

و علم و ابوطالب که برادر اخیانی عبد الله بود متکفل تربیت گشت و چون بدوازده سال و دوماه
 و ده روز رسید همراه ابوطالب روانه شام گشت چون بتقام بصری رسید بخیرا اسب بعلماست
 نبوت آنحضرت را بشناخت و با ابوطالب گفت که او را همراه ببر که میو و انداخته اند ز سائید
 لاجرم ابوطالب او را بکعبه باز فرست و بکار دیگر در بستان پنج سالگی با مسرفه غلام خدیجه بن کرب
 تجارت شام رفت و باز آمد و خدیجه را در آن تجارت منفعت دو چند حاصل شد چون است
 پنج سالگی و دوماه و ده روز رسید خدیجه را در نکاح آورد و عمر خدیجه در آن وقت چهل ساله بود
 و قبل بستم و هشت ساله و دوازده اوقیه عمر داد و اوقیه عبارت از چهل درهم است پس هجده
 چهارصد و هشتاد درهم شد و پیش از زوجه پانزده سال آوازی می شنید کسی را نید بدین
 سال رفته ای مشاهده می کرد و یگان شادان می بود و چون ایام و سه نزدیک رسید خلوت
 و تنهایی را دوست گرفت و در غار که حرا که سر کرده راهست از که خلوت می داشت و در ذکر
 قلبی مستغرق می بود آنگاه بتأثیر صبح نبوت مدین گرفت و بر بزرگتری و شکلی که می گذشت
 بزبان فصیح می گفت السلام علیک یا ساسول الله و هر طریقه که نگاه می کرد تکلی می یافت
 و هر خوابی که می دید صیقل چنان ظاهر می گشت سرست خلوت و در بر داشتش ماه بود و هرگاه بخیل
 سال و یک روز رسید روز و شنبه دوازدهم ربیع الاول و غار جبرئیل بروی ظاهر گشت و
 بشارت بر سالت داد و گفت بخوان فرمودن خواندن می دانم پس جبرئیل آنحضرت را بکنا خود
 گرفت و چندان پیشتر که بی طاقت گشت پشتر را کرد و گفت بخوان گفت من خواندن میدانم باز
 پیشتر تا سه بار پیشتر دو بعد سوم را گفت اقرأ یا اسم ربك الذی خلق خلق الانسان
 من علق اقرأ و ربك الاکرم الذی علمه بالکلمه علمه الانسان ما لم یعلم آنحضرت
 بخواند و ترسان نزد خدیجه آمد و گفت بپوشید مرا بپوشید و مرا بسپارید بر آنحضرت انداخته تا آنکه
 ترس از دی بر طرف شد بعد از سه سال و می منقطع گشت و آنحضرت عکین می ماند و جبرئیل
 تسلی میداد تا آنکه وحی متتابع شد و آنحضرت مغلق را بشیرت اسلام و اتباع احکام دعوت کردن

گرفت و قوم مخصوص او برخواستند و در سال نهم از هجرت آنحضرت را با بنو اشترم و بنو مطلب
و دیگر مسلمانان در شعب ابوطالب محاصره کردند چون به چهل و نه سال رسید از محاصره برآمد و
بعد از آن آمدن به هجرت ماه و بیست و یک روز عمر او ابوطالب وفات یافت و در سوم روز
از موت ابوطالب خدیجه درگذشت و این سال را عام الحزن گویند چون به پنجاه و یک سال
و نه ماه رسید هفدهم رمضان یا ربیع الاول در که حق سبحانه و تعالی او را بر تپه معراج مخصوص
ساخت آنحضرت را از میان نوزم و مقام ابراهیم بسوی بیت المقدس بردند و سینه مبارک
را شج کردند و قلب مبارک بر آورده باب زمزم شستند و با میان و حکمت پر کرده بکافش
باو گذاشتند و بر براق سوار کردند و بسوات سینه بردند و آنجا ساز چنگانه بر آنحضرت داشت و
فرض گشت چون به پنجاه و نه سال رسید حکم الهی از که بسوی مدینه روز و شب نهم ربیع الاول
هجرت فرمود و هم روز و شب و نخل مدینه شده و ده سال در مدینه منوره اقامت کرد و درین مدت
بست پنج مرتبه با کافران غوا فرمود از آنجمله در هجرت غزوه که بدر واحد و خندق و بنی قریظ و بنی مصطلق
و خیبر و تبوک باشد با نفس نفیس خود مقادیر کرد و سواى این غزوات پنجاه دفعه فوج با طرقت کافران روان کرد
که از ابوعوث و سبایا گویند و یک مرتبه در سال دهم از هجرت بکه تشریف برد و در آنجا کعبه را آورد
وفات شریف روز و شبیه وقت چاشت دوم یاد و از دهم شهر ربیع الاول بوده و شب سه شنبه یا
چهارشنبه مدون گردید تا تاریخ وفات بر قول دو از دهم ربیع الاول متفق علیه اهل سنت امامیه است
کلینی در کافی گفته قبض علیه السلام که شصت و یک شب و شصت و یک روز و شصت و یک شب و شصت و یک روز
و هو این ثلث و ستمین سینه استی میرزا گفته که لا یتعرض له و ایة اخری است من حضرت
که شروع آن بصدر او بود و از ده یا چهارده روز گفته اند و امیر المؤمنین علی و عباس و فضل و ثقم و
اسامه بن زید و شقران که هر دو از امی آنحضرت بودند غسل دادند و اوس بن خولی نیز در آنجا حاضر بود
محب طبری در خلاصه السیر گفته که رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی ثلثة اقیاب
بیض سحلیة لیس فیها قمیضی لاعمامة بل لفائف من غیر خیاطة انتی و بحول شهر بیت

ازین و نزد مالک و شافعی و احمد و حنبل است که سه نفر از بی بی حضرت عباس (ع) باشند که افاضی اهل الدنیا
 و برخیزند شریف مسلمانان یک یک علی (ع) بی امام و جماعت نماز گزار دهند و در قبر آنحضرت علیه
 و عباس و فضل و تقی و شتران در آمدند عمر شریف بر وایت اصح شخصیت ده سال بوده و جمعه
 بست و یک زن را در نکاح آورده اذ آنجمله بیست زن را طلاق داده و پنج زن در حضور وی
 صلی الله علیه و آله و سلم فوت گردیدند و زن بعد وفات آنحضرت باقی ماندند سوده و عاتکه و حفصه
 و ام حبیبه و ام سلمه و زینب بنت جحش و جویریة و صفیة و سمیة و چهار سریره نگار داشتند اول مایه قطیبه
 بنت شمعون که مقوقس والی مصر و اسکندریه برسم هدیه بیا آنحضرت فرستاد و بود و در عهد عمر بن خطاب
 رضی الله عنه در سال شانزدهم هجری وفات یافته و در بقیع غرقه مدفون گشته و دوم ریحانة بنت
 زبیر بن عوفیل بنت شمعون سوم کنیزکی جمیل که از سیایای آنحضرت بود و چهارم کنیزکی که عنایت
 جحش بآنحضرت داده بود و اصح آنست که اولاد آنحضرت سه پسر و چهار دختر بوده پسران قاسم و
 و عبد الله و ابی اسیم و لقب عبد الله طیب و طاهر است و دختران زینب و رقیة و ام کلثوم و فاطمة بودند
 و اسلام را دریافته ایمان آوردند و هجرت کردند و اولاد آنحضرت جمله از حدیث کبری بود مگر ابی اسیم
 را را رقیة قطیبه متولد شد و محمد بن اسحاق گفته پسران آنحضرت همه در ایام شیر خوارگی وفات یافتند
 مفسران گفته اند که بعد از وفات پسران آنحضرت مشرکان مکه شادی نمودند که ما پسران داریم و
 ذکر ما بایشان باقی خواهد ماند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پسران مردند و نام او و نحو او شد و حق تعالی
 این آیه فرستاد المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک
 ثوابا و خیرا اصلا مراد بباقیات صالحات دختران باصلاح باشند اللهم صل وسلم علی

محمد و آله بقدر حسنه و جماله

بعل الزهراء و ابوالائمة الاقربا ربزنده الشجرة العلیا التي اصلها ثابت و فرعها فی السماء

سلاسل و مشرق الانوار المهندس فی الغیب اللاهی تیه السیاح فی

الفیاض الجبروتیة تصویب الیهوی الی الملکوتیة والی الولاية الناسوتیة انما خرج الی ال
 وشخص الاطلاق المنطبع فی مرایا الانفس والافاق شریک الانبیاء والمرسلین سید
 الشهداء والصدیقین صوره الامانة الالهیة مادة الغلو بالغیر المکنه الالهیة
 الظاهر بالبرهان الباطن بالقدرة والشان بسملة کتاب الوحی د فالحق مصحف
 الشهب وحید راجح الاموال الکرار فی معارک الاختراع السراجی امام المشارقا
 والمغرب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه وکرم
 وجهه انجذاب اول انکه بری و اهل بیت رسالت سرت کینیت وی ابو الحسن و ابو تراب
 لقبش مرتضی بوده مسیح نام او را از ابو تراب خوشتر نیامد پس تولد وی در کله مغفله درون خانه کعبه در
 جمعه نیردم رجب بود بعدی سال از عالم الفیل مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف
 بود و او اول هاشمی است که هاشمی زایید و خود را بزرگوار اسلام زینت بخشید و از کعبه بدین هجرت کرد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جنازه او نماز گزارد و از قبض مبارک خود کفن پوشانید و در قبر
 وی در آمده اضطراب فرمود و گفت اضطربت فی قبرها لا تخفف عنهما من ضغطة القدر
 والبسما للکلبس من ثیاب الجنة این حدیث را سیرکزا و همچنین بی تخریج آورده غلیظ فی سیر
 و یحیی عامری در ریاض مستطاب نوشته که علی مرتضی هشت سال بود که ایمان آورد و یاده سالها
 چهارده سال یا شانزده ساله و صواب است که از توقیت اسلام انجذاب اعراض باید کرد زیرا که
 ضمیمه پیش آورده رنگ شرک گاه نگرییده و بنی را بعد ائی پیر ستیده و در زمان قحط قریش آنحضرت
 او را بر سایه عنایت خود گرفت و در کنار خویش پرورش داد تا آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم پیش
 شد و علی بشرت ایمان و قصد بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سایر صحابه بیدقت برده
 سیر بیوطی و یحیی الحافل در وصفه الاحباب و دیگر کتب معتبره مرقوم است که باتفاق اهل علم اول کسیکه
 ایمان آورد و خدیجی کبری است بعد از علی سیکه و زو بروایتی در آخر همان روز مسلمان شد و خود وی گفته
 صلیت مع البی قبل الناس سبعاً بعد زید بن حارثه عقیق خود بچهره بعد از ابو بکر صدیق رضی الله عنه

حسین و حسین و محمد بن خفیه و عباس العلف و قمر اطمت -

سیدة نساء العالمین ام الائمه الطاهرین کجوهرة القدسین فی تعیین الایاتین صوة النفس

الکلیة هی علی العالم العقلائی مطلع الانوار العلوی باله عرفت الاسرار الفاطمیة
مفردة بشکرة الیقین المعروفة بالقدس الملبین المعلومه بالفضل المجهول فرة حین
النبی و بضعة الرسول فاطمة البتول رضی الله عنهما کنیت او ام محمدت و القایا و
مبارک و طاهره و ذاکیه و اخیه و خیه و متول و حق است که بهر لقب و وصف که او را یاد کنند
بجای خود باشد احادیث فضائل و مناقب او در دو این اسلام از کتب سنت و سایر مضبوط
و لاوت وی در سال سی و پنجم از ولادت میل پیش از نبوت و بقولی در سال چهل و یکم واقع شد
و بقول صحیح خردترین دختران رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی در شهر رمضان
سال دوم از هجرت بعد رحلت از پدر او را بخوانست قاله الحافظ المغطائی و غیره و احمد بن عبد الله
طبری در ذخائر العقبه گفته در راه صف بود و در اصابه گفته در او اهل محرم بود و در خمیس نوشته در حب
بود علی الاصح و قیل فی رمضان و بنا و راه و فحج اتفاق افتاد و بومر گفته لب و فقه بدر بود در
شوال شش ثلاث اتفاقا و بعضی گفته اند که بعد چهار و نیم ماه از بنای آنحضرت صلی الله علیه و آله
سلم بعائنه بود و بنا بعد از هجرت نیم ماه از تزویج بود و در آن وقت فاطمه پانزده ساله پنج ماهه
یا شش نیم ماهه یا هجده ساله بود و آنچه در تاریخ ولادت و تزویج ذکر کرده اند می خواهد که حین تزویج
بست ساله باشد یا چهارده ساله و علی نسبت و چهار ساله و یک نیم ماهه بود و هو الراجح علی قول ابن
الحق و سبقی خطیب و ابن عساکر از انس روایت کرده اند که گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم نهشته بودم که آنهارو در بفرمود مبارک ظاهر شد چون و حی نخل گشت فرمود ای انس مسیح
دانی که جبرئیل برای من از نزد رب بعثش چه پیام آورد گفت خدا و رسول نیک تر و اند فرمود
ان الله امرنی ان ازوج فاطمة بعلی ریت فرزند بخانه خدا شد بجا بست رسول که خدا شده

حافظ رضی الدین اسماعیل قزوینی حاکمی بروایت الش آورده که مهر فاطمه را بر چاه خند مثقال فضا
بود و امام احمد بروایت علی آورده که جهاز فاطمه گلینی و بالینے از جزم که میان وی از پوست خرت
خرمای پر بوده و سنگ آسیا و مشک و در و سبوی کلان بود و آنحضرت بعد از تزیین در حق ایشان دعا
کرد و گفت اللهم بارک فیهم و علیهم و علیهما و علیهما و در روایتی جمع الله شملکما و
اسعد جدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کثیرا طیباً و در روایتی اللهم اف
اعید هابک و ذریتهما من الشیطان الرجیم و عن ابن عباس ان النبی صلی الله
علیه و آله وسلم قال ان الله جعل ذریه کل نبی فی صلبه و جعل ذریته فی صلب
علی بن ابی طالب اخرجه الخطیب و رواه الطبرانی عن جابر رضی الله عنه و صحبت
رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فاطمه بضعة منی من اذاها فقد اذنی من
اغضیها فقد اغضبی و در روایتی آمده کان یغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها و
عائشة صدیقۀ فرموده ما رأیت احدا کان أشبه سمناً و هذلاً و لا وفی لفظ حدیث او
کلاماً بر سوال الله صلی الله علیه و آله و سلم من فاطمة کانت اذا دخلت علیہ قام
الیها فأنجل بیدها فقبلها و اجلسها فی مجلسه و کان اذا دخل علیها قامت فدخلت
بیدها فقبلته و اجلسته فی مجلسها اخرجه ابو داود و از ثوبان مولا آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم روایت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بنفر رفتے آخر کسے را که و داع کرد
فاطمه زهرا بودی و چون مراجعت فرمودی اول کسے را که از اهل بیت ملاقات کردی وی بود که
آنگاه بکمره از او خود تشریف می برد و قصه تزویج علی با فاطمه بر وجه بسط و ضبط در موابسب لدنیه
و شرح وی از زرقانی مذکور است تفصیل بجزا را اینجا توان دریافت و قد اختلف فی تفضیل
فاطمه علی عائشة قال صاحب لجة الحآفل مذهب المحققین ان خدیجة افضل
من عائشة و فاطمة افضل من الجميع سید عبد الجلیل بکرازی گفته بیست وی کسی گفت
عائشة و فضل ۳ بهتر از نبوت سید البشر است ۳ مصرعی در جواب خواندم ۳ رشته دیگر که بگوید

گویم فضا کل عاشقه هم بسیارست اما فاطمه را خصوصیت دیگرست و فضیلت عاقله اگر بر بگمان
 باشد و زمره از فروع نظرات خواهد بود و در جماعه بناست طاهرات میرا از این مسئله را در
 سند السعادات تقریری تشکفته تر شده هر که خواهد آنرا نظر کند در حدیث آمده یا بنیة اما
 ترضین انک سیدة نساء العالمین قالت یا ایت فایم مریر قال تلک سیدة نساء
 عالمها اسخجه ابن عبداللہ و الطبرانی بسند علی شرط الشیخین و صحیح است کہ مریم
 علیها السلام نبیه نبود بلکه حکایت اجماع کرده اند بر آنکه هیچ زن پیغمبر نبوده است و علی ای حال
 فاطمه زهرا افضل نسا و نبیاست حتی مریم ام علی علیها السلام کما اختاره المقرئ
 و الارکشی و الخیضری و الجلال السیوطی فی کتابیه شرح النقایة و شرح جمع الجوامع
 لا دلالة واضحیه و اخبار صادقہ و ردت فی ذلک وفات فاطمه شب شنبه سوم شهر رمضان
 و نعل شده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به قول اصح پیشش ماه و آنحضرت بوی فرمود
 انک اول اهل بیتی امی فایم فاتی الله و اصبری و از وفات آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم تا آخر ایام نبیاست خود گاهی میخندید هم شریفش است و شست سال بوده و بموجب حدیث
 او علی رضی الله عنه و اسانبت عیس غسل دادند و حسین ابی برزند وی ریختند و در بیع وقت
 شب مدفون گشت و زار بر وی علی و بقولی جناس گزارد و علی و عباس فضل در قبر و سه
 در آمدند و جناب مرتضی در مرتبه او این دو بیت انشا و کرد شعری لکل اجتماع من
 خلیلین فیرقة و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی
 فاطمنا بعد احمد و دلیل علی ان لا ید و مخلیل و از زهره علیها السلام
 دو پسر و سه دختر متولد شده حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و در سبیل الهی
 محسن بسین شدند و مملو هم افزوده و وی و زینب در صفر سن وفات یافتند آنرا گفته
 نزد امامیه محسن ثابت نیست گویند حل ساقط شده بود و انتی نقل فاطمه زهرا نیست مگر
 الحسنین رضی الله عنهم اجمعین -

امام اثنی عشرین علیه السلام و جسد الامام شمس فلک الشیخیه مضمون کتاب

الابداع حکم تعین الاختراع سبحان الله فی الوجود انسان عین الشهود مطلع نور الایمان کاشف سئو العرفان الحجة القاطعة والنيرة الالامعة بتجلی طوب القد سینه البکال الطیب القد وسینه ازل الغیب وابد الشهادة السال الاهی فی سائر العبادۃ موضع سائر الرسول حاوی کلیات الاصول حافظ الدین وعبیة العلم فعدن الفضائل وباب السلم ابو عبد الله الحسین رضی الله عنه وی ابوالا وملتق بید وشمید باشد ولادت با سعادت وی در مدینه طیبه اتفاق افتاد در روز شنبه پنجم شعبان سنه اربع از هجرت مرتحل وی شش ماه بوده و بیچ فرزند شش ماهه وجود نیامده مگر این امام کریم بن الکریم بریحی بن زکریا علیه السلام و میان ولادت امام حسن وعلوق فاطمه با امام حسین پنجاه روز بود و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را حسین نام کرده و در باب کمال ذریب گفته ولما ولد اخذته النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی حجره واذن فی اذنه الیمنی واقام فی اذنه الیسری وفعمل به کما فعل باخیه الحسن و قد مر وی عنه صلی الله علیه وآله وسلم قال حسین منی وانا من حسین احب الله من احب الحسین انتهى انجمن از سینه تا پای مشابعت تمام باخیر الانام داشته چنانچه امام حسن علیه السلام از سینه تا بفرق و انجمن را جمالی بود که اگر در تاریکی می نشست از بیا حق حسین و لعان رخساره نور آگین انجمن راه می رفتند منقلب و ماضی انجمن خارج از دایره حساب است بشاوت وی علیه السلام و هم محرم روز جمعه سنه احدی و نین بوده و عمر شریف پنجاه و هفت سال و پنج ماه در سال از بدیه گفته و رضی الله عنه چهار یانچ زن داشت یکی شهربانودوم لیلی دختر ابی مرد بن عوده بن مسعود ثقفی و مادر لیلی میبونه دختر ابی سفیان بن حرب بود سوم رباب دختر امر القیس از بنی عدی چیسام ام اسحق دختر طلحه بن عبد الله بنی بنی قنصاعه انتی ابن خشاب گفته آنحضرت را شش لیس بود و

س. دختر علی اکبر باید رزیرگوارش سپید شد و علی اوسط ملقب بزین العابدین و علی اصغر و محمد و عبد الله
 و این هر دو باید رشادت یافتند و جعفر که در حیات پدر در گذشت و زینب و سکینه و فاطمه و
 حافظ عبد العزیز و خنایزی گفته اولاد آنجناب شش بود و چهار کور و دو نایب علی اکبر باید بر
 رفت و علی اصغر زین العابدین و جعفر و عبد الله و سکینه و فاطمه و شیخ مفید اما میهم اولاد و
 همین شش تن گفته و نحو آن در رساله زیدیه است و گفته علی اصغر از طین لیلی و عبد الله از طین
 رباب و جعفر از طین قضا و بود و فاطمه از طین شهر بانو و زنی حسن بن امام حسن رفت و عبد الله
 محض حسن شکت و ابراهیم را مید و سکینه از طین ام اسحق بود و قیل از طین رباب و زنی ام اسحق
 و شوق است و نسا بن جسر کرده اند عقب او را در زین العابدین ابن خلکان گفته و ولید بن الحسین
 عقب الا من ولد زین العابدین انتی و نزد بعض عقب از فاطمه هم مانده و اسد اعلم خواجه
 محمد با رسا و فضل الخطاب نوشته که روز طفت باقی ماند از اولاد و سه گرزین العابدین پس
 حق تعالی اصراف وی آنقدر که خواست از اهل بیت بیرون آورد و در شرق و در غرب
 منتشر گردانید چنانچه هیچ ناحیه هیچ شهری از وجودشان خالی نیست و بنا شده و آذین و افلاک
 یک تن نگذاشت که خانه آبادان کن و آتش افروز داند تعالی راست ترین گویندگان است
 بجنب خود که فرمود ان شاء الله هو الا بقر انتی ابن الانبیاء جزری در کتاب النهایه و حدیث
 علی رضی الله عنه و الله یومعصا و یتا و یتا ما بقی من بنی هاشم نافع ضمره و آورده الضمره
 بالتحیات النار و هذا ایقال عند المبالغة فی الهلاک لان الکبیر و الصغیر بنفحات
 النار و از اینجا سخن عبارت فضل الخطاب لا یبقی من یزید و اخلافه دیار بیل نافع نار و وضع
 گردید و تفسیر عداوتی که دشمنان برای اهل بیت رسالت میباشته بودند سر بی غیرت آبی پاک
 آنها را و لا یجیح المکوا السبی الا باهله و عاص بن وائل بر فوت طاهر سپهر رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم آنحضرت را بگفته بود و عرب هر که را سپهر نباشد بهتر گویند حق تعالی براسه تسلیه
 فرمود و سه صلی الله علیه و آله و سلم سوره که کوثر فرمود آورد و مراد کثره که برون فعل از کثرت براسه

کلام از زین العابدین

سالفه آید خیر بسیار و فرزندان بیشمار اند و فرمود دشمن تو دم بریده و منقطع از خیمه بی سلسله بی ذریت
 و ترا دریت بسیار و حسن صحبت تا یوم القرار باقی خواهد ماند و حق تعالی در قرآن کریم شهادت
 بتقلید این ذریت داده و آیات طایفه فرشتاده اگر چه اهل بیت یکنی که عبارت از ازواج و سبط است
 هم در آن داخل باشند زیرا که دخول ایشان بنظر مقصود نیست و سیوطی احادیث فضائل آل رسول
 را در احیاء الیث بفضائل اهل امیت فراهم نموده و آنحضرت گفته سبب و نسب صهر من منقطع نشود
 روز قیامت و فرموده لکل بنی اب عصبه یلقون الیهما الاولاد فاطمة فانا و لیهم و
 عصبتهم و هم عشبیری خلقنا من طینی الحدیث اخبرنا ابن عساکر عن علی و زید
 طبرانی از ابن عمر آمده مرفوعاً کمال بنی انش فان عصبتهم لا یمهم ما خلا ولد فاطمة فانی
 انا عصبتهم و انا ابوهم و بعض طرق این حدیث بقوی بعض است و صاحب تلخیص گفته
 من خصاً الله صل الله علیه و آله و سلم ان اولاد بناته یلبسون الیه و اولاد بنات
 غیره لا یلبسون الی جد هم فی الکفایة و غیرها و در صواعق محرقة نوشته که مارون رشید از
 موسی کاظم پرسید که شما خود از بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه قسم می گوئید حال آنکه آنجا
 علی بن ابی طالب بنی موسی این آیت کریمه بخواند من ذریتہ داؤد و سلیمان و ابی
 و یوسف و موسی و هارون و کنانک بنی الحسین و زکریا و یحیی و عیسی الیاس
 کل من الصالحین و فرمود عیسی برادر نبوتی قال الرازی فی تفسیره تحت هذه الآیة
 الآیة تدل علی ان الحسن و الحسین من ذریتة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 لان الله تعالی جعل عیسی من ذریتة ابراهیم مع انه لا ینسب الی ابراهیم الا بالامر
 فکلک الحسن و الحسین من ذریتة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان انتساب الیه
 صلی الله علیه و آله و سلم بالامر فوجب کی فاما من ذریتہ و یقال ان اباجعفر الباقی
 استدلل بهذه الآیة عند الحاج بن یوسف و مراد بآیه با برهین اهل بیت اند و کثرت
 ذکر برین ذریع ابناء فانا و ابناء کهر و نساء فانا و نساء کهر و انفسنا و انفسکم گفته که لا دلیل

اثنی من هذا علی فضل اصحاب الکساء وهم علی وفاطمة والحسنان انتهى در
 شجرة طيغته فعلهم المراد ون من الایة وان اولاد فاطمة وذریهم یسمون
 أبناء لا یرتسبون نسبة صحیحة نافعة فی الدنیا والآخرة ویؤید به ما فی صحیح البخاری
 فی الحسن السبط ان ابی هذا سید ووجده آتیه الحسن والحسین سیدل شیا
 اهل الجنة ودر شرح گفته واولاد همأ سادات المسلمین ولا ینبغي لاحد فی
 زماننا ان یقول لغير اولاد همأ یا سیدالبلد لان فیہ قد فایعین که گویم لقب سیادت
 برای چنین ودر بیت ایشان باخو از احادیث مذکوره و دیگر اخبار صحیحه است ظهرا فی در کسب ارشاد
 انس آورده که گفت آنحضرت اورایا انشد علی سید العرب یعنی علیا علیه السلام وشی
 گفته که رسول خدا علی مرا سید المسلمین خوانده و فاطمه را سیده نساء اهل جنت گفته ودر روایتان
 آمده الان نصیبان فکونی سیدة النساء الموقنین اخ جده فی کنز العمال باجمه سیادت
 اهل بیت رسالت و عظم نفع انتساب نبوی رسول خدا علی السید علیه و آله و سلم مخصوص اخبار و
 اثنا صحیحه است ودرین باب کتب ضخیمه تألیف یافته منها جواهر العقیدین للیب علی السهیدی و اجاب
 دیگر که در حدیث اهل بیت خجسته خدا و اتقاد طاعت و قرب آنحضرت صلی السید علیه و آله و سلم
 روز قیامت بقوی وارد گشته منافی این روایات نیست زیرا که این خطاب بر عایت
 مقام تحلیف و حث بر عمل و حرص بر آنکه ایشان اول مردم در تقوی و طهارت و عبادت باشند واقع
 شده و در آن اشارت است نبوی او خال نوعی از طمانیت بر ایشان و در هدایت السائل الی
 ادلة المسائل کما فی تعلق باین باب در پیرایه سوال و جواب ذکر کرده ایم فراجه و قدیه شما دستان
 و در رب اهل بیت را در کتاب حج الکرامه فی آثار القیامه نوشته ایم فلیعول علیه و بالله التوفیق

امام المسلمین و آدم الائمة الطهرین المتوحدة بالائمة العلیا المتوسدة بالشهد و الرضا مرکز داف

الوجع د سرالواجد والموجع د شخص العرفان عین الانبیاء ان احادیة الجمع الوجع

حقیقه تا کلى الشهدى كلف الامام صاحب العلامة لغير الانشاء وضمير لا بد
 ابن محمد زین العابدین لقب سبحا و زوال النقش است رضی الله عنه و ولادت شریف در
 مدینه سکینه یا ام جدوی علی بن ابی طالب قبل وفات او بدو سال دست بهم داد و پنج شعبان
 روز پنجشنبه شش و نیم و قیل سینه شمس و ثلثین و کان اسمرا اللون و قیفا قصیر لقائمة
 مادر وی شاه زنان و قبل شهر بانو دختریزه در بن شهر یار بن شیر و بن پرور بن هریر بن کمر
 نوشیروان بوده و دخترش در ریح الابرار نقل کرده که صبا به چون در عهد خلیفه ثانی رضی الله عنه
 بندیان فارس بمدینه آوردند و دختر او را و زوجه در میان آن بودند و گفت تا ایشانرا
 بفروشد علی گفت با اولاد ملوک معاویه ساز ناس نباید کرد و عمر گفت چه طور فروخته شود با گفت
 ثمنی مقرر کرده شود هر که خواهد آن ثمن بگیرد پس قیمت کرده شد و علی هر سه را بگفت کی بعد از
 بن عمر داد و دیگری به پسر خود حسین و دیگری بمحمد بن ابی بکر از اولی سالم بن عبد الله متولد شد و
 از ثمانیه امام زین العابدین و از ثمانیه قاسم بن محمد این هر سه تن پسران خالد یکدیگر اندویش
 ازین اهل مدینه سر به گرفتن عیبی دانستند تا این هر سه تن از سراری بوجود آمدند و تمام اهل
 مدینه را در رفقه و راجع فائق شدند از آن باز مردم را رغبت و سراری پیدا شد این حکایت ابن
 خلکان بهم در و فیات الاحیان نقل کرده و شیخ علامه عماد الدین ادریس حینی حمزی در کنز الاخبار فی
 معرفة السیر و الاخبار در آخر کتاب در ذکر انساب عرب نوشته اما علی بن الحسین فلیس
 للحسین عقب الامنه و یقال ان امه سندیة و یقال لها سلافة و یقال غزاة و
 در عارة الطالب از سر در وایت کرده که منع کرده اند بسیاری از زنان و مورخین بر آنکه مادر
 زین العابدین دختریزه در دیشد بلکه حق تعالی بسبب شرافت نسب رسول خدا صلی الله علیه و
 آله و سلم او را محفوظ داشته از ولادت دختر محبوسه که بی الفتق و نکاح در تصرف در آمد و باشد انتی
 گویم قول این جماعه که میر نقل کرده در معرض سقوط است زیرا که با جرم مادر اسمعیل بن ابراهیم سلام
 جد خیر البشر بیاد و مادر امام موسی کاظم ام ولد بود و حمیده بر بریه نام و مادر امام علی رضا ام

بوده و اورا نامهاست اروی و سمانه نوام البین و شقره النوبیب و مادر امام محمد تقی
 ام ولد بود نام و سه خیزران ست و قیل ریجانه و قیل کانت من اهل ماریه قطیمة
 و در کفر الاخبار گفته یقال لها اسکینة النبیمة و قیل الیسیه و مادر امام علی نقی ام ولد
 بوده سمانه مغریه نام و مادر حسن عسکری ام ولد بوده نام وی سوسن ست و قیل غیر ذلک و
 علی نقی او را حدیثه نام کرده بود و مادر محمد مهدی صاحب الزمان شیعه ام ولد بود و قیل نام و
 قیل سوسن و قیل زرخس و قیل غیر ذلک و هرگاه این اہانت او را دادند و او را الکفر به بند اسلام
 در آردند و منظر خاندان رسالت و امامت شدند و الله اعلم حیث یجعل رسالت پس تذکره امام
 زین العابدین علیه السلام از نیکه او را بنجاب دختر موسی باشد یعنی چسپه با آنکه آن دختر از
 نژاد نو شیروان بود که حکومت اکثر گیتی داشت و خیلی عالی حسب بود و در بعضی احادیث آمده
 علیکم بالسلامی فانھن مبارکات الا حاکم اخوجه الطبرانی فی الاوسط عن ابی
 الدرداء و در روایت معتلی آمده فانھن النجب الاولاد امام احمد و ابوعلی از عبد الله بن
 عمر آورده اند که انکلی اہانت الاولاد فان اباهی بکم الامم یوم القیامة سیوطی در
 کتاب الدراری فی ابنا الساری آورده که هشام بن عبد الملک مروانی زید بن علی را گفت
 بمن رسیده که تو را ده خلافت داری حال آنکه شایسته خلافت نیستی زیرا که مادر تو جاریه است
 زید گفت اسمعیل بن ابراهیم بن سریه بود و الحق برادر وی ابن الحکره اما حق تعالی از صلب
 اسمعیل خیر البشر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را پیدا کرده و از صلب الحق تبارک و تعالی بر بیرون آورده
 است یعنی بعضی اولاد او بصورت بوزن و خوک متولد شده بودند تا حاصل مقصود آنکه اعتبار نسب
 بآبای است نه باہانت و در صحت شرافت علت تصرف شرعی معتبر است نه سیادت نسب داران
 و مقلد السنت در سماع و تصرف غیر مباح باشند و در کبراج و فقر و فاقه و محتاجیت آنست کہ همه
 بنی آدم اند و آدم از خاک و فضیلت نزد خدا و تربیت بمصطفی ذکر آنست ذات در تقوی و
 طهارت ست و عزیمت و عجمیت نسب و سلب و صهر را در آن حقیم هیچ و غل نیست و یگانان برادر

سوا بسوا الا ما خص به الارسول صلى الله عليه واله وسلم من الاحكام والسنن
 التي بيناها في هذا اية السائل ولنعم ما قيل **سببت** اعتبار شرف آدميان احسبت
 به تحقيق نسب آدم وحواء كما في سبت چ آری ناک طیب و طاهرست و سابع و صاف از برکات
 طهارت محروم بلکه عامر و قهر بانو و سرکار که بلا نبود پیش از ان وفات کرد و فتنش در طران کوه
 سمران است و باجمله جلایل صفات و عظام سمات زمین العابدین از ان برترست که زبان قلم
 و عنوان رقم احصا نیان کرد اما سیه گویند شهادت و سبب بر بوده باشاره و لید بن عبد الملك بن
 مروان و نحو ذی سبب الله الذی هب و تارخ الخلفاء و این حادثه روز شنبه و او دهم محرم و بر و آیت
 بنیر نوم محرم نه جنس و تعیین و قبل اربع و تسعین اتفاق افتاده است الله تعالی رحمة واسعة تیرین
 بکا گفته محرومی بزم الطف سبت و سه سال بود و واقعی گفته تولد علی بن حسین در نته ثلث و
 ثلثین بوده پس عمر او در وطن سبت و شریست سال باشد و قاتش در سنه اربع و تسعین بهر بخانه
 و هفت سال بوده و در قیج و ر قبر یکیش امام حسن علیه السلام مدفون گردیده سپرده شده و
 بعده در همان قبر امام محمد باقر پسر امام جعفر صادق مدفون گشته فلله در ما من قبر ما اکر مد
 اشرفه و اعلى قدس لا عند الله تعالی ابن خلکان گفته هو احد الاثنته الاثنی عشر من
 سادات التابعین قال الزهري ما رأيت قرشيًا افضل منه و امه سلافة بنت
 يزيد جود اخو ملوك فارس و هي عمته ام يزيد بن الوليد الاموي المهر و في النقص
 و حكي ابن قتيبة في كتاب المحارف ان امرئین العابدین نزد و سجا بعد ابیه بزید بن
 ابیه و اعتق جاریقه و تز و سجا آفتاب الیه عبد الملك بن مروان یعین بالذالك فكتب
 الیه زین العابدین لقد کان لکم فی رسولی الله اسوة حسنة و قد اعتق رسول الله
 صلى الله عليه واله وسلم صفیة بنت جحي بن اخطب و تز و سجا و اعتق زید بن حارثة
 و زوجه بنت عمته زینب بنت جحش و فضائله و مناقبه اکثر من ان تحصر انتی و ابنا
 معقین زین العابدین بخشش بودند امام محمد باقر و عبد الله باهر و ایشان از یطین فاطمة بنت امام حسن

بودند و عمر اشرف و زید شید و مادر این هر دو دختر فقار بن عبیده التقی است و حسین اصغر و مادرش
 ام ولد بود و علی اصغر مادر وی نیز ام ولد بود و در رساله زید گفته وی ضعیفی که عینه پانزده پسر
 داشت از شریف پسر عقب نماده حسین و عبد الرحمن و محمد اصغر و قاسم و عیسی و سلیمان و عبد الله اصغر
 و آذره و اینها لا ولد در گذشتند و نسب سادات و اعلی بگرامی و باره و بعضی جاهای دیگر
 هندوستان و نسب سادات رسولدار که نیز و اعلی الاصل اند بر زید شید می پیوند و نسب سادات
 بخاری قنوج و اُچیه و ملتان و بعضی سادات حوالی عظیم آباد و احمد آباد و گجرات و خوجیه و شکار پور
 بامام زین العابدین می رسد و هر سطور نیز از سادات بخاری قنوجی است مناقب و فضائل
 زین العابدین و اخلاف ایشان که اسلاف این بنده اند را در این است که در حوصله استیفاء
 دایره استقصا نمجد ویر بخاری ترجمه هر واحد از آباء خود جز سه از کل و یوئی اگر شیت می نماید
 و بر ترتیب اصلا ب ذکر هر یکی از نامده می رسد سادات اجداد علمی می نویسند و اعلی ذلک لا یجوز
 عنی فائدۀ عامه لا خلافاً و لمن شاء الله سبحانه و تعالی من المومنین المسلسلین

الامام العاشر باقر العلوم شمس العلم و المعلوم ماطقة الوجود و نعمة الوجود و ضرغام

احیاء المعارف المنتشف بكل کاشف الحیاة الساریة فی البحاری النور البسیط
 علی الدرای حقیقة الحقائق الظهوریة ذیقة الدقائق النوریة الفلک الجاری
 فی البحر النامریة المحیط علمه بالزبر النامریة الذیاء العظیم و الصراط المستقیم للتقد
 لكل ولی محمد باقر بن زین العابدین علی علیهما السلام مکتبی بابی جعفر ابن فلکان
 گفته و کان عالماً سیداً کبیراً و انما قیل له الباقی لانه تنقر فی العلم ای ق سماعاً للغة
 التسع و فیه یقول الشاعر شعر یا باقر العلم لاهل التقی + و خیر من لبی علی
 الاکجیل + مولد او در مدینه روز سه شنبه ثالث صفر سنه سبع و خمین بوده و عمر او روز و نیم جد وی
 حسین علیه السلام سه سال بود آتش ام عبد الله بنبت حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب است

وربما أن نربب گفته وكان معتدلاً القائمة اسم اللون ولم يظهر من أولاد الحسين
 من علم الدين واليسين وعلم السير وفنون الادب ما ظهر منه انتهى
 تو في في شهر ربيع الأول سنة ثلاث عشرة ومائة وقيل في الثالث والعشرين
 من صفر سنة أربع عشرة وقيل سبع عشرة وقيل ثمان عشرة بالحجيرة ونقل
 الى المدينة ودفن بالقيع في القبر الذي فيه ابوالعزم ابوه وعم ابوه الحسن بن علي
 في القبة التي فيها قبر العباس كذا في وفيات الأعيان وله من العمر ثمانية و
 خمسون سنة قيل مات بالسهم في زمن ابراهيم بن الوليد بن خزيمة وروى
 جعفر صادق وعبد الله وادراين هروم فروه است و ابراهيم وادريش ثقفية كنه بام زيد وخر
 عبد الله بن عمر بن خطاب رضي الله عنهما بو وعبد الله وادريش أم حكيم بام حكيم وخر سندن
 مغيرة است وعليها وادريش ام ولد ليوث عقيل جعفر صادق باقى مانده از ديگران مگر عبد الله كه يك
 پسر خرد نام داشت وخر وراك وخر بود فاطمة نام كه مادر عرن يحيى بن حسين بن زيشيد باشد
 محمد باقر وخر كه كرا بلا چار سال عمر داشت وصناقيه كثيرة لا يسعها مثل هذا الموضع

الامام ابن الامام اسناد العالم وسند الوجه وخر تقى العروج وتتمى الصعود البحر المواج

الانلى السراج الوهاج الابدى ناقد خرائ المعارف والعلوم تحت العقول و
 نهاية الفوق معالهم تعليم الاسماء دليل طرق السماء المكون الجامع الحقيقى
 العروة الوثقى التدقيقى برزخ البرازخ وجامع الاضداد النور الانهى في الهداية
 والارشاد جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي عليهم السلام قتل عنه من
 العلوم ما لا ينفل عن غيره وكان اماماً في الحديث والسنة وكان من سادات
 اهل البيت ولقب بالصادق لصادقته في مقالته ابن خلكان گفته فضله شهيد
 من ان يدل كوله كلام في صنعة الكيمياء والوجز والغال وكان تلميذه ابو جعفر

جابر بن حیان الصوفی الطرطوسی قد الف کتابا یشتغل علی الف ورقة یضمین
 رسائل جعفر الصادق وھی خمس مائة رسالة وكانت ولادته سنة
 ثمانین للهجرة وھی سنة سبیل الحجاز وقیل بل ولدین مالثلثاء قبل
 طلوع الشمس ثمان شهر رمضان سنة ثلث وثمانین وتوفی فی شوال سنة
 ثمان واربعمین ومائة بالمدينة ودفن بالبقیع فی قبر فیہ ابوالحسن محمد الباقر
 وحده علی زین العابدین وعم حجة الحسن بن علی رضی الله عنهم جميعین
 فله رة من قبر ما اكرمہ واشرفه وامه امر فرة بنت القاسم بن محمد بن
 ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم وحكى كشاحم فی کتاب المصائد والمطاردان
 جعفر سأل اباه حنیفة رضی الله عنهما فقال ما تقول فی یحی مكرس رباعیة نظی
 فقال یا ابن رسول الله ما اعلم ما فیہ فقال له انت تتد اهی ولا تعلم ان الظبی
 لا یكون له رباعیة وهو ثقی ابدل کوبم البوخیفة نمان بن ثابت کوفی امام ایوفة خفی شاگرد
 جعفر بود و شافعی شاگرد امام محمد شیبانی ست واحد بن خیل شاگرد شافعی و امام محمد شاگرد مالک بن
 انس صاحب موطاست پس گویا هر چهار امام مذہب اهل سنت و جماعت و علوم شرعیة ستفید از
 اهل بیت رسالت اند و از اینجا سقوط طعن شیعه و اما سید که اهل سنت را منحرف از اهل بیت گویند
 که شیعی ظاہر شد و لد اکبر در سبائک الذہب گفت و کان رضی الله عنه یقول لا یتیم المعرف
 الا بثلاث تعجیلہ و ستارة و تصغیر و مناقبة کثیرة شهیدة توفی وله من العسی
 ثمانیة و ستون سنة وقیل انه مات اسمی ما فی زمن المنصور بانه توفی و رساله
 زیدیه گفته اند ام فروه اسما و قمر عبد الرحمن بن ابی بکر بود و اما در قاسم غر الخواهر شهر بانو و جعفر صادق را
 دوزن بود یکی فاطمة و خمر حسین اثر مین امام حسن از لیلن وی اسمعیل متولد شده جمیعین خود را از
 اولاد هین اسمعیل گویند و لیکن جمعی از خلفا حدیث و مورخین درین نسب طعن کرده اند و بعضی
 قصی نموده و در سبائک گفته هذ النسب قد طعن فیہ طاعن من النساء و قد فیہ

له ای
 سبیل الحجاز

جماعة من اجلة العلماء والله اعلم بما هو الحق وكان الحسن ملك ببلاد المغرب
ثمة مصر والشام وافر القيمة وغيرهما انتهى گویم قوم بپروگجرات را میه ایشان که نه سب
اسمعیله را از در بقایای این طائفه هستند لیکن اموز ملی بدست ایشان نسبت در رساله دیریه
گفته اولاد جعفر صادق بنود دپسر و چهار دختر بود و عبدالله حسن و محمد اکبر و محمد اصغر و عباس و حمید الله و حسن
و عیسی و از پنج پسر عقب نه اند موسی کاظم و اسمعیل و محمد و یحیی و طه و یونس و علی
حزین و علی بن نام قریه است در حوالی مرینه که علی انجاسا کن بود و عمر و را یافت و حسن عسکری را
در یافت و آنتی و با حمله مناتب جعفر بیارست و کتاب جعفر و جاسه منسوب باوست حال این
کتاب در تاریخ ابن خلدون شرح مذکور است و اجم در لفظ العجلان نوشته ایم

الهام بن اهام شیخ الطور و آیه النور المستورین الامامة این الشرف و الامانة

تقر مصباح الاسرار و جاجه الاشباح اکسیر فلزات العرفاء متعبار
لقول الکرماء صرکذا لا تکتف العلو لیه یحی الا فلاک المصطفی یه ابوالامانة الکدام
موسی کاظم علیه السلام بن جعفر الصادق رضی الله عنه و در بابک الذهب گفته
هو الامام الکبیر القدر الکثیر الخیر یقوم لیل و یصوم نهاره کتبت له ابوالحسن
و کان اسم اللون و کانت له کد امات ظاهرة لا یسع مثل هذا الموضع ذکرها
رشید خلیفه عباسی ادر گفت که شما خود را چه قسم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گوئید
گفت اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه بخانه شما کنه اجابت نهائید یا نه رشید گفت سبحان الله
با این خطبه بونست فخر بر عرب و عجم کنم موسی گفت آنحضرت خطبه بخانه ما کند و نه ما دختران خود را
بوی تو انیم داد زیرا که وی پدر ماست و نیز بر حرم شما و غل نشود و بر حرم ما می تواند در آمد پس
اقر ب هتیم بوی صلی الله علیه و آله و سلم از شما شنیده آن خلکان در و فیات الاعیان نوشت
قال الخطیب فی تأییم یعداد و کان موسی یدعی العبد الصالح من عباده و

سريرات الوجود ظل الله المجد ود المتطيع في مرات العرفان المتقطع من
 رخاوت الاكوان غواص بحر القدر يتجسط الفضل والكرم حاصل سر لرسول
 محمد س الارواح والعقول غاية الظهور والابحاد ابن جعفر محمد الجواد بن
 علي الرضا بن موسى الكاظم عليهم السلام ابن خاكان كنيته قدم الى بغداد وافدا
 على المعتصم ومعه امراته اما الفضل بنت المأمون فنو في بوا وحملت امراته اليقصر
 عنهما المعتصم فجلست مع الحور وكان بروي مسند عن ابيه الى علي بن ابي طالب
 رضي الله عنه انه قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى اليم فقل
 لي وهو بي صيني يا علي ما خاب من استخار ولا ندم من استشار يا علي حليك
 بالهجة فان الارض تظوى بالليل ما لا تظوى بالنهار يا علي اعد باسم الله
 فان الله بارك لا متى في بكورها وكان يقول من استفاد اخاف الله فقد استفاد
 بينا في الجنة وقال جعفر بن محمد بن يزيد كنت ببغداد فقال لي محمد بن مسلم بن
 مهزيرو هل لك ان ادخلك على محمد بن علي الرضا فقلت نعم فادخلني عليه
 فسلمنا وجلسنا فقال حديث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان فاطمة
 احصنت فرجها فحرم الله ذريتها علي النار قال ذلك خاص بالحسن والحسين
 رضي الله عنهما وله حكايات واخبار كثيرة وكانت ولادته يوم الثلاثاء
 شهر رمضان وقيل منتصف سنة خمس وتسعين ومائة وثق في يوم الثلاثاء
 خمس خلون من ذي الحجة سنة عشرين ومائتين وقيل تسع عشرة ومائتين
 ببغداد وقد فن محمد جده موسى بن جعفر رضي الله عنهم اجمعين في مقام
 وصلي عليه الراقي بن المعتصم انتهى كلامه ريبا كلفته امه ام ولد وكتبه رو
 جعفر ولقبه الجواد وزوجه المأمون ابنته اما الفضل وسببه الى المهر
 المنوية وثق في ببغداد لان المعتصم استفاد منه مع زوجته اما الفضل انفته

و در رساله زبیری گفته محمد بن علی رضا لعقب بقی باورش نیز از ان وقیل سکینه نوبیه بود از قبیل انباریه
 قطبیه منتصم عباسی او را بر کشت و در بغداد بر وضه جد خود موسی کاظم مدفون گردید و از ان
 داشت یکی ام الفضل دختر مامون دوم دختره از اولاد عمار بن یاسر و سید سرود دختر داشت
 علی نقی و موسی مرقع و یکی عقیله و از بن دو پسر علی موسی باقی مانده و سلسله نسب سادات
 رضوی پنهانی می شود به موسی مرقع است

الداعی الی الحق امین الله علی الخلق لسان الصدق و باب السلم صل

المعارف و منبت العلماء علی الایجاد و الابداع اتموخرج اصول الاختراع لبحجة
 الکونین و بحجة الدارین مفتاح خزائن الوجود تحافظ مکامن الشهود طبعه
 فضلاء الصدق و الصفا ابوالحسن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا
 علیهم السلام و کان قد سعی به الی المتوکل و قیل ان فی منزله سلاحا و کتابا و غیره
 من شیعتیه و او مضی لانه یطلب الامر لنفسه فوجه الیه بعدة من الاثر الیک
 لیس فیهموا علیه منزله علی غفلة فوجدوا وحده فی بیت مغلق و علیه مدرعة
 من شعر و علی راسه ملحقه من صوف و هو مستقبل القبلة بید لهما آیات من القرآن
 فی الی حد و الی حمید لیس بینهم و بین الارض بساط الا الرمل و الحصاة فخذ علی
 الصورة التی وجد علیها و حمل الی المتوکل فی حیث اللیل فمثل بید الیه
 و المتوکل کل یستعمل الشراب و فی بید کاس فلما رآه اعظمه و اجلسه الی سجانه و
 لم یکن فی منزله شیء مما قبل عنده و لا حجة یتعلل علیه بها فاوله المتوکل کاس
 الذی فی بیده فقال یا امیر المؤمنین ما کامر لخی و دمی قط فاعطیته و هو سفاکها
 و قال انشدنی شعرا استحسنته فقال انی لقلیل الروایة للشعر قال لا بد ان تلتشدنی
 شیئا فتلا هذه الاية کما ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعصة

كانوا فيها فأكجبن كذا لك واورثناها قوما آخرين ثم انشد نظم ياق اهل
قلل الاجمال تخرسهم : غلب الرجال فما اغلظهم القلل : واستنزلوا بعد غي
منا قلهم : فادعوا حقرا يا بنس ما نزلوا : ناداهم صاخر من بعد ما قبروا
ابن الاسرة واليتيمان والحلل : ابن الوجي التي كانت منعمة : من دونها
تضرب الاستار والكلل : فانضموا القبر عنهم حين ساء لهم : تلك الوجي عليها
الدود يقتل : قد طال ما اكلوا دهرها وما شربوا : فاصبحوا بعد طول الاكل
قد اكوا : قال فاشفق منه من حضرو على وطن ان يادرة تبدد اليه فسك
المق كل بكاء كثيرا حتى بليت دموعه الحيتة وبكى من حضرة ثم امر برفع الشراب
ثم قال يا ابا الحسن اعليك دين قال نعم اربعة الاف دينار فامر بدفعها
اليه وردة الى منزله مكرما وكانت ولا دته بوم الاحد ثالث عشر رجب و
قيل بي معرفة سنة اربع وقيل ثلث عشرة ومائتين وكما كثرت السعاية في
حقه عند المتوكل احضره من المدينة وكان مولده بها واقربا بسر من رأى وهي
تدعى بالعسكرة لان المعتصم لما بناها انتقل اليها بعسكرة فقبل لها العسكر ولهذا
قيل لا بي الحسن المذكور بالعسكرة لانه منسوب اليها واقربا عشرين سنة
وسبعة اشهر ووقفي بها بوم الاثنين لخمس بقين من جمادى الآخرة وقيل
لاربع بقين منها وقيل في رابعها وقيل في ثالث رجب سنة اربع وخمسين و
مائتين ودفن في داسرة رما انتهى ما في ابن خلكان وقد نظم السيد غلام علي
ازاد هذه الحكاية في دفتر الرابع من مظهر البركات اوله نظم واحد من
عصابة الخلفاء : خصم الائمة الكرماء : واخره نظم راما زاد صلحية الامراء :
ناويا حسن خدمة الفقراء : وقال في السباك وكان اسم اللون وصانقه كثيرة
ووقفي بسر من رأى وله من العمور اربعين سنة انتهى درر سالزريد گفته مادرش

سنان نام داشت در مدینه منوره روز جمعه پانزدهم ذیحجه متولد شد متوکل یا معتز او را از سر و پایی زد
 بهشت و سرزمین را می معروف بسامره مدفون است شش پسر داشت حسن عسکری جعفر بن
 مادر حسن نواز یا صاحب نییه نام دارد و حسن مثله که پیش پدر برادر موسی و محمد و علی را مقتول او
 جز از عسکری و زکی باقی نماند است گویم وی امام دهم است از امید شناعش و بعد از امام
 یازدهم نزد شیعه حسن عسکریست که در مدینه منوره و صد و سه و دو هجری متولد شده و کنیت او
 ابو محمد است و لقب خالص بابین صحت و بیاض بود و فاش در سنه و صد و شصت و یک
 هجری اتفاق افتاد و در بست و هشت سالگی درگذشت و بسامره مدفون گردید این خاندان گنجینه
 احد الاثمه الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیه و هو والد المنتظر صاحب
 السرخ اب و یعوف بالعسکری و ابی هادی علی ایضا یعوف بهذه النسبة و کانت ولادته
 يوم الخميس فی بعض شهر رسته احدی و ثلثین و مائتین و قیل سادس
 شهر ربیع الاول و قیل الاخر سنة اثنتین و ثلثین و مائتین و قیل فی يوم الجمعة
 و قیل الاربعاء لثمان لیل خلون من شهر ربیع الاول و قیل جمادی الاول
 سنة ستین و مائتین بسمرن رأی و دفن بجانب قبر ابیه و هذه النسبة الى
 سمرن رأی و لما بناها المعتصم و انتقل اليها بعسکره قیل لها العسکر و انما کنسب
 الحسن اليها لان المتوکل اشخص اباه حلیا اليها و اقام بها عشرين سنة و تسعة
 اشهر فلبس هو و ولده هلا اليها انتهى و امام دوازدهم نزد امامیه پسر حسن عسکری
 محمد بن علیست عمر او نزد وفات پیر پنج سال بود و کان مر یوم القامة حسن الوجه و
 الثغر اقنی الالف صلیم الجمیة و ربانک الذیر گفت و نعم الشیعة انه غاب فی السواد
 بسمرن رأی سنة مائتین و اثنتین و ستین و انه صاحب السیف لقاؤه المنتظر
 قبل قیام الساعة و له قبل قیامه غیبتان احدی اطول من الاخری انتهى
 گویم ابن زعم شیخه البطل باطلاات است دلیل از سمران قائم نشد و اهل سنت و جماعت

اوله و بر این این طایفه را که بر وجود و غیبت و انتظار او در کتب مذہب خویش ذکر کرده
 هیچ صحیح و سنن صحیح است بیصال نموده اند و قد ذکرنا طر فامن ذلک فی کتابنا کشف
 الالباس عما وسوس به الخناس و کتابنا صحیح الکرامه فی اثبات القیامه و الذل
 اتفق علیه العلماء ان المهدی هو القائم فی اخوان المؤمن عند قمر بلسا عه
 الکبری و هو مقدّمه اشرافها العظمی و انه یملأ الارض عدلا و قسطا کما
 ملئت جورا و ظلما و الاحادیث فیهِ و فی ظهوره اکثر من ان یخص فی
 هذا الموضع و قد الف فیهِ جماعة من اهل العلم رسائل شتی هی معروفة عند
 کل من یعلنی بالشمل و یعرف الوقائع و باجملة این هر دو بزرگوار که حسن عسکری و محمد
 باشد در احادیث و محرم و غیره و نمید بکمال اشعاب نسل بعد از علی هادی که ملقب بعلی نقی
 بن محمد تقی است از جعفر زکی شده و باین حساب مجموع ائمه اهل بیت که در اسلاف این
 دو را فاده می در آورده امام کرام اند و الحمد لله الذی اخو جفی من اصحاب هو لاء
 الائمة و ارحام تلال الائمة صفوة الامة و جعل اصلا بهم و ارحامهم
 مسلمات و منات قانتات ثبات و ابکا سر و ابغی ذریه درس له الکریم
 فی نسلم الی یوم القیامه علانیه و جهارا اللهم کما حسنت اسلافنا و اخلاقنا
 فحسن اولادنا و اخلاقنا انک علی ما تشاء قدیر و بالاجابة جدید

زین المفاخر و البجرات الزخیرة السادة و فخر القادة جعفر زکی بن علی نقی بن محمد

رحمهم الله تعالی رحمة واسعة

معروف بکتاب مستخرج شرف الدین نساب گفته جعفر در نسب کا نویسیست بلکه بواسطه طعن
 و محبت امامت محمد مهدی بر حسن عسکری کرده اما سید او را که اب مشهور کردند حال آنکه و سید
 درین طعن صدیق بن سید زبیر که بعد و میت محمد و روح به طبعی ثابت نشد و پس جعفر و درین طعن

صاوق و مخالف او کا ذب باشد در رساله دیگر گفته اولاد او سه گونہ است یکی از عبد اللہ و عبد اللہ
 و عبد العزیز و ابی اسیم و حسن و محسن و محمد و احمد و موسیٰ و نسایین و از عقب ایشان اختلاف است
 در م عباس و عیسیٰ و احمد و اسحاق و ایشان با اتفاق نسایین معقب نیستند سوم علی اشقر کہ
 سید نقبای بغداد بود و اسمعیل کہ نیز در بغداد بود و یحییٰ کہ از حجاز بہ اراکلام آمد و طاہر و
 ہارون و ادیس و عقب جعفر از ہین شش پسر باقی ماندہ چنانکہ در عمدۃ الطالب ذکر کردہ است

سید السادات علی اشقر بن جعفر بن علی

ایشان را سہ پسر بود عبد اللہ و جعفر و اسمعیل و در عقب جعفر اختلاف است و عقب علی مختار بود

سید عبد اللہ بن علی اشقر

او را یک پسر بود سید محمد نام تمام نسل او از وی است و خاندان او در بغداد مشہور با کابر بودہ
 و نقابت مشہد کاغذین نقلی بہین سید محمد داشت

سید محمد بن سید عبد اللہ

او را پنج پسر بود ابو القاسم و یحییٰ و علی و عیسیٰ و محمد و عقب وی از ایشان باقی ماندہ و در
 مقابر قریش بغداد مدفون اند

سید احمد بن سید محمد کور

او را یک پسر بود کہ از وی عقب ماندہ سید محمد نام اول کسیکہ از بغداد برخاستہ سکونت بلدہ
 بخارا گزیدہ سید محمد است بعدہ چہار پشت او در بخارا اقامت نمودند و اللہ اعلم

سید محمد بن سید احمد

او را یک پسر بود کہ از وی عقب ماندہ سید جعفر بخارے

سید جعفر بن سید محمد

او را یک پسر بود سید علی بن محمد بخاری و او را نسل از سید جلال اعظم گلرخ ہاست ماندہ

سید علی بن سید جعفر

پیش سید جلال اعظم بخاری نام دارد اول سبکیه از بخارا برآمده سکونت ملتان و اچا ختی
کرد سید جلال است -

سید جلال اعظم بن سید علی موبد

خسبتین از بخارا برآمده و در ملتان بخانا فقه شیخ الاسلام بها و الدین زکریا اقامت گزید و
کان ذلک فی سنة ست مائة و ثلثین و خمس و ابد چندی از خدمت شیخ مخلص گشته
درخت اقامت در بهکرا انداخت و باز به خاتون دختر سید بدر الدین بن سید صدر الدین خطیب
بهکرا عقد نکاح بست بعد از بهکرا برخاسته در اچا ساکن شد مقبره او در بخارا است نام اصلی او
حسین است و کنیت ابو عبد الله و لقب سید جلال اعظم گل سرخ و مولد بخارا عقب او چهار پسر
علی و جعفر و ادراسین هر دو دختر از شاه بخارا بود علی همراه پدر در ملک سندان و جعفر به بخارا
بگشت اولاد او پنجاست و سید محمد غوث مادرش بی بی زهره مذکوره است و سید احمد کبیر
مادرش بی بی فاطمه دختر و گیر سید بدر الدین مذکور بود و عقب علی از یک پسر سید بها و الدین
حلیم است و ایشان بسادات بهائی مشهور اند -

سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گل سرخ

و این همان سید احمد کبیر اند که عوام و جهل مسلمانان هند گاو نذر برای ایشان فرج می کنند
این ذبیحی شرعاً حرام است نظام و تفسیر نیشاپوری گفته قال العلماء لوان مسلماً ذبح بجهت
و قصد بها التقرب الی غیر الله صارت ذبیحه و ذبیحه صورتی است نه ذبیحه صورتی است سید احمد کبیر را
دو پسر بود یکی سید جلال الدین محمد و جهانیان جهان گشت از بطن بی بی فاطمه خاتون دختر سید
معروف بسید و بن سید بدر الدین بهکری ده هم سید صدر الدین محمد را جو قتال اولاد سید
در بهرند است -

سید ابو عبد الله جلال الدین قطیب عالم

معروف به محمد و جهانیان جهان گشت بن سید احمد کبیر رحمة الله تعالی و اولادش شب بر است

در سنه هفت صد و هفت هجری بود و در تاریخ فرشته نوشته پرش در هفت سالگی او از شیخ
جمال نجندی که از مریدان شیخ بهاء الدین ترک باب و در ده پرست بوس او شرف ساخت شیخ
جمال گفت تو آن سپهر سے که خاندان خود را تاقیامت منور دارے سید جلال الدین عالمی تهر بود
در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده و مقید بان بود که مرید یک کسی نشود و بجای دیگر رجوع
ننماید می گفت جمیع مشایخ و فضلا را باید دید و از هر کدام نصیبه و فیضه بایر بود و از پدر خود خرقه
خلافت یافت و بکاتب که و مرید مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و
بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین سال کرد و از آنجمله شش حج الکبر نمود و در مدینه منوره سلطان العلماء
استاذ المذنبین شیخ عقیف الدین شافعی سین را دریافت و مدت دو سال بخدمت وی مانده
شده عوارض و غیره پیش او گذرانید گویند عقیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین ابوالقاسم محمد بن
پوشیده بود و وی از شیخ ابوشیخ شهاب الدین عمر سرور دی یافته و همچنین در انهای سفر صحبت
شیخ حمید الدین محمود حبیبی سمرقند سے رسیده از وی خرقه و فیض ربود و وی از شیخ محمد بن برائیم
نساجی و وی از شیخ نظام الدین ابوالعطار بخاری گرفته بود و گویند سید جلال الدین در آنجا
سیر و سلوک سے صد و چند اهل کمال را در یافته و از بگنان فیض کلی نصیبتش گشت الی قوله
کمالات و حالات وی در کتاب سبطی شرح و بسط تمام مرقوم شده الی قوله مجد و ابن بارت
سردر کائنات سرفراز گشته گفت السلام علیک یا جدی آواز شنید و علیک السلام
یا ولدی و پس از آن سفر برگشته چون باچه رسید و رفتاد و هفت سالگی ملین شده روز بروز
ضعیف می شد تا روز عید قربان بعد از اذای دو گانه ازین جهان بجهان جاودانی انتقال
نمود و در همان بلده مدفون گشت انتی لخصاً و لفظاً ایشان نوشته که نعمتهای باطنی و
اجازت خرقه از دست مشایخ یافته اند و جملاً آنها یکی سید احمد کبیر الدین ایشان هستند دیگر سید
بهاء الدین عم ایشان و شیخ کریم الدین ابوالفتح و سید اوجا الدین و شیخ قوام الدین و شیخ
نصیر الدین چراغ و بلوی و شیخ عبدالامد یاقسی کلی و شیخ عبدالمد طرسه و شیخ ابوالحسن کازرونی

شیخ نجم الدین اصبهانی و شیخ نجم الدین کبری الی غیر ذلک من العلماء و الشیخ و دبر بگذر حیات
 دنیا و کثرت اساتذہ و شیوخ معروف شدند بعد و ہم جهانیان جهان گشت احوال تفصیل
 ایشان در کتب سیر صفیہ مسطور است و در صحیفہ توائخ مذکور مثل اخبار الاخیار و تاریخ مختصر
 و جز آن و شہرت ایشان مستغنی است از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکه خواص اہل ہند
 می گویند کہ آثار شریفینہ بوسہ و سنگ نقش پای مصطفوی کہ در دلی است آوردہ ایشان است
 لکن روایتی از سنت صحیحہ نزد محدثین بدان ثابت نشدہ کہ در غیر د اعتماد و اعتبار باشد و در
 حدیثی نیامدہ کہ نقش پای مبارک بر سنگ چسپیدہ باشد اما صوفیہ کہ قومی خوش عقیدہ صاف دل
 نیک گمان بہر کس دناکس اند و در اثبات این قسم خیر ما بجا اند و اسد اعلم و ثقات سید
 جمال الدین دہم و یکمینہ مہضد و ہشتاد و پنج گردیدہ منکوحات ایشان سہ زن بودند و
 اولاد سہ پسر اول سید ناصر الدین محمود مادرش دختر سید محمد غوث بود و دوم سید عبدالہ مادرش
 دختر سادات دہلی بود و سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان روم بود و سید عبدالہ اولاد بہر دو
 و اولاد سید محمد اکبر دہم ماندہ و اولاد سید ناصر الدین در ہند و سندست و اگرچہ ولادت ایشان
 در ایچ محل ملتان بودہ اما مشہور بہ بخاری ہستند نسبت باصل وطن خود و این نسبت بسیار خوبست
 زیرا کہ محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع صحیح کہ امیر المومنین بود در علم حدیث از انجا برخاستہ
 اگرچہ وی عجمی الاصل و ایشان عربی الحمد ہستند شہر

فی اجماع نسبتی بتو کافے بود مرا بلیل نہیں کہ قافیہ گل شود لب است
 قسائدہ کتب انساب در بیان نسب محمد و ہمہ جهانیان جهان گشت گونه مختلف
 واقع شدہ در تذکرۃ السادات بعد از جعفر زکے لطف یہ کہ انساب سہ پدر ذکر کردہ یعنی
 جعفر بن محمد بن احمد بن عبدالہ بن علی اشقر و در تنبیح الانساب چہار پدر ذکر کردہ یعنی
 جعفر بن محمد بن محمود بن احمد بن عبدالہ و در انوار العارفین دو پدر ذکر نمودہ یعنی
 جعفر بن محمود بن احمد بن عبدالہ و در رسالہ زیدیہ جاتی دو پدر گشتہ یعنی جعفر بن

محمود بن احمد بن عبد الله و در جاسے دیگر چار پور نوشته جعفر بن محمد بن محمود بن احمد
بن محمود بن عبد الله و در خزانه جلالی سلسله پدر گرفته یعنی جعفر بن محمد بن محمود بن احمد
بن عبد الله و این بدان مانند که در نسب نبوی بعد از عدنان اختلاف است و در این
رساله فرغ نامی مطابق روایات رساله دیدیم که نزد سادات بخاری است و این
جد منقول شده آمده نوشته شده و لکن این اختلاف اگر تخیل صحیح بهر سند دفع
می تواند شد و در تاریخ فرشته بذكر سید جلال بخاری جد محمد در میان گفت
و سه ابن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر
بن علی مادی است و این حساب چهار پدیری شود و این مطابق رساله زبیری است
والله اعلم بزمه حاله حضرت محمد و کتاب تقصیر نیز بعد از این ثبت شود و ه شد فارغ از سلسله

سید ناصر الدین محمود بن سید

جلال الدین بخاری محمد و میان جهان گشت سزا در جلال افغان در آورده و در کجک
اسخج منکم الکثیر الطیب که در دعای نبویه کج فاطمه علیها السلام و در دست اول و کثیر
از انار روزی روزگار ایشان شد دست و فرزند بهر سید بن محمد بهر سید و دختر از آنجند
بنیخ پسر قطب مشهور شدند سیکه شیخ حامد کبیر و م سید عالم الدین سوم سید شهاب الدین چهارم سید
احمیل پنجم سید فضل الله و نام بعض فرزندان این است سید برهان الدین سید علاء الدین
عرف بنار که شیخ الاسلام قهرودی در بلد قنوج متسل مجد را جگیر است و در ثمر سعادت ظنون
و دختر سادات دهلوی بود و سید شرف الدین و سید نظام الدین و وی لاد کم در مادرش دختر
بقال بود و بادشاه دلی چند سیر به ایشان از کوشک خاص بخشید و دیواری هم اولاد شد و
اینها مشهور به سادات کوشکی هستند و اولاد برهان الدین در کجاست است از نسل دختر ملک حق
که در میند ارگجرات و مزارش بر فاصله سه کوه از احمد آباد واقع شده و دهانها اولاد و سه
سکونت دارد و محمد طبرچان در سلسله هجری وارد احمد آباد گشته و گوید زیاده عزرات این

بزرگواران سعادت اندوخت و اولاد ایشان را دریافت مساجد و خانقاه و غیره قبال بود
 هنوز برقرار است و اولاد سید شرف الدین و رلواح اچکه که قریب از سبزین ملتان است سکونت
 دارد و بخدا و خیران سید شرف الدین بی بی تاج الملک بود دیگر سعادت بی بی هر دو بدفیات و رعقد
 نکاح سید سزا الدین بن سید علاء الدین رسولدار در آمدند و در ایشان بی بی تنگنی دختر سلطان
 حسین النکاه بود و اولاد سید حامد کبیر در هند باقی ماند

سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود

بجای پدر سجاده نشین شد و پسر و یک دختر داشت سید بها و الدین و وی لا ولد کرد و سید
 رکن الدین ابو الفتح و سید بی بی مریم مادرش بی بی خودند دختر سید شمس الدین بن سید محمود غوث بود

سید رکن الدین ابو الفتح بن سید حامد

سند نشین چهار بالش سیادت مشیخت بود و همگانه افاده و استفاضه کرد و داشت چهار پسر و سه
 دختر با و کار خود گذاشت سید جلال ثالث و سید محمود که اولادش در اچ محل ملتان است و سید
 ابو القاسم مادرش بی بی منی دختر پادشاه شمس بود و سید محمد معروف بکیمیا نظر مادرش مراد خان
 دختر ملک و او و خان بن میر علی النکاه بود و بوجو مادرش بی بی میوند از سادات دہلی است
 و بی بی تاج الملک که در حباله نکاح سید عماد الدین بن سید حاجی بن سید حسین بن سید
 علاء الدین رسولدار در آمد مادرش بی بی دوی دختر سید دولت بن سید شمس الدین بن سید
 محمود غوث بود و بی بی خجست خاتون رحمہ اللہ قالی وایا بن جیبا

سید جلال ثالث بن سید رکن الدین ابو الفتح

وی سجاده نشین پدر بزرگوار بود اول کسیکه از اچ محل ملتان برخاسته منزل بدلی کرد و است
 و در ج نقل مکان خجست ایامی اخوان بود و بهلول شاه لودس به پادشاه دہلی بهیت ارادت
 بسید جلال ثالث داشت ایشان را از ملتان بدلی آورد و سرکار تنوچ را در تیمولان اقطاع
 ایشان کشید باین رگیز حضرت ایشان از دہلی قدوم بقنوج جاگیر خود آوردند و از آن از

این بلده مسکن اخلاص ایشان گردید سید جلال چهارم پسر داشت یک سید علی دوم سید
 راجو سوم سید شعیب چهارم سید جعفر اولاد سید جعفر در سکه پور مضاف نصر پور صوبه ششم سکونت
 دارد و اولاد بقیه در قنوج و محلات او مزار شریف سید جلال در قنوج است یزاد وین بزرگ
 به در قبر ایشان گنبدی رفیع و قبه منیع ساخته اند که هنوز باقی است کبره قدیمه مذکور اینست نظم
 این سده بلع که از حج غیر ترست دین طاق بی نظیر که باز سب و زیورست
 گشتمه بنا بعد همایون حسین شاه کافاق از جمال کمالش منورست
 تعمیر کرد شاه هری خان فتح جنگ کاندز زمان جهان همه او را سحرست
 هشتاد و یک و هشت صد از حیرت نبی تاریخ شبت گشت نه ماهه سپهرست
 عوام این قبر را روضه محمد و جهانیاں جهان گشت می خوانند و این غلط است زیرا که
 مزار سید جلال ثالث است نه مزار سید جلال الدین بخارسیه و این هر سه خان بانی روضه
 مذکور صوبه قنوج بود از طرف سلطان حسین بن شاه ابراهیم شرقی بادشاه جوهر
 در وقت اوسطت هندوستان تقسیم بود در شرق و غرب بقعه بزبان سکندر لودی سلطنت
 جوهر شامل سلطنت دلی گردید و در فساد یک شدان الا رض الله بوی را ثامن ایشاه بعد مدت
 و راز این قبر و باخطاط آورد سید عباس علی قنوجی شیعی مذهب تعمیر و سه پردخت و تاریخ
 این بنای ثانی چنین گفت نظم

این روضه اطهر و منور ثالث لقب و جلال حیدر تعمیر شد هری جوهر بود
 هشتاد و یک و هشت صد بود کوزل از زمین شکسته تعمیر در گشت بسته
 عباس علی کی از اولاد خلف صدق است و آل جا سه دو صد و نه و یک هزارست
 از عجم رسول نامدارست غرض که زالد از چهار صد سال کامل این بلده مسکن موطون
 سادات بخارسیست و هر چند نظم هر دو تاریخ کاشی نیست و تا واقع از علم شعر گفته باشد لکن
 مفید نه تعمیر و زمان سید و صوفیست و هو المراد فی هذا المرصاد

سید راجو شهید بن سید جلال ثالث

وی بجای پدر سجاده نشین سرکار قنوج بود و یازده سپهر است سید جلال رابع و سید تاج الدین که لاوله و گذشت و سید علاء الدین مادرش اسم و ولد بود و سید یحیی و سید کھوان و اولاد این هر دو در حاجی پور و مینا پور ضلع مظفر آباد پشته سکونت اختیار کردند و سید احمد و سید برهان در گجرات رفته رحل اقامت انداختند نسل ایشان همانجا است و سید محمد و سید علی در طفولیت بمرد و سید در ولایت و سید بولاقی منقرض و اخیر گردیدند.

سید جلال رابع بن سید راجو شهید

بعد پدر سجاده نشین گردید و تبرکات مخدوم جهانیان را که در قنوج بود و مشغول بالاستحقاق گشت برادرش سید علاء الدین مخصوصت برخاست آن اشیا را از و بستند و خود را سجاده نشین نهادن سادات گردانید سید جلال رابع از کمال علم و همت آثار پرست را ترک داد و بخت پرستی گراید و تا نیکو گردان را پرستید و برگرد کار مردان گرد رسته و از محله شیخانه که سکون قدیم بود برخاست بجهت شیخ پوره قریه نقل گشت تا جلال اخلاف ایشان در همین محله سکونت پذیر ماندند سید رحمه الله تعالی را چهار پسر بود و سید تاج الدین و سید مبارک و سید کمال الدین و سید جمال الدین و دو دختر یک که فاطمه بی بی و دوم چند موربی بی و سید بر ملاک قدیمه خود که از پدر بزرگوار بکسر رسیده بود و تصرف داشت و متغنی بود از طلب و جود معاش

سید تاج الدین بن سید جلال الدین رابع

ایشان را نیز چهار فرزند بود و سید سعید و سید فیض الله و سید راجو و سید حامد و حامد لاوله بود

سید سعید بن سید تاج الدین

عقب ایشان از چهار پسر باقی ماند سید علی الصغر حضرت ایچی سید اسمعیل سید علی اکبر سید عبد الله

سید علی اصغر بن سید سعید

چهار فرزند داشت سید سلطان سید کرم علی سید محمد علی سید لطیف علی

سید لطف علی بن سید احمی

ایشان را سید پسر بودند سید عزیز الله سید غلام علی سید بهکارتی رودی لاولد پسر و غلام
رایک دختر بود که در ککاخ سید عیسیٰ الدین بن سید عبدالوهاب بخاری رفت

سید عزیز الله بن سید لطف علی

اوراد و پسر و یک دختر بود و سید لطف الله و سید بهایت علی و اولیا بی بی و عقد او با سید برکت
بن سید مکالم بن سید پاد بخاری صورت بیست مادرش بی بی سکه و خضر سید جعفر بن سید بری
بن سید الله و دی بخاری احمد پوری است و تا سید بهایت علی از شوهر حیدر آباد دکن بود و
وی لاولد هانجا بگذاشت و مخاطب بود و سید بهایت علی خان دیر جنگ و سید لطف الله هم در
حیدر آباد نزد برادر اقامت گزین بود تا آنکه هانجا انتقال فرمود

سید لطف الله بن سید عزیز الله

ایشان را یک پسر و یک دختر بود و سید اولاد علی خان و بی بی بشارت که در جلاله کشی شیر علی
بن سید کرم علی بن سید علی اصغر عرف سید اچھے رفت تا درش بی بی فرغ و خضر سید یار علی
بلور سیت بلور نصیب السیت و ده کوسه قنوج چند سادات و در انجا متوطن اند و مذہب
شیعه دارند غالباً راج تشیع و سادات بخاری تنوبه از زمان سید علی اصغر بن سید کبیر آمده
سید لطف الله هم متشیع بود و در مادرش بهایت علی نیز۔

سید اولاد علی خان انور جنگ بھاور

بن سید لطف الله جد محمد رست و بسیار است و شیخ و شرافت آیتیه و امارت عالی مشهور
در حیدر آباد دکن در سرکار نواب شش لاکه پانزدهم دما و نواب نظام علی خان بہار
صوبہ دکن اقتدار تمام بہرسانید و مختاب انور جنگ بہار متاثر شد قلہ لکھن پورہ و راجگیر
داشت درین قریب زمان سید علی صاحب سلام الله تعالی از حیدر آباد بکاتب حروف
نوشته اند کہ انور جنگ بہار در سیکہ از امرای سرکار نظام الملک والی حیدر آباد دکن بود و از انرا

اسیر کبیر نواب ابو الفتح خان شمس الامرا بهادر مرحوم و تعلقه پنج لک روپیه جمعیت هزار سوار
 و پیاده داشتند و موضع من بیل و سبیل کثیره و غیره جاگیر خاص ایشان بود و سید
 عزیز الدخان جدا مجد النور جنگ بهادر از نسل سید جلال بخاری برادر عم دادا اسیر کبیر مذکور اند
 اسیر کبیر از اقا رب نظام الملک آصف جاہ بہادر و سراد امرای دولت آصفیہ است کہ بقیم
 شوال ۱۱۷۰ ہجری بموجود سال انتقال نمود و فرزندان شان بجاسے پر خود قابض و متصرف
 ملک و اقطاع خود هستند انہی کلامہ گویم جدا مجد این بندہ مذہب شیعہ می داشت دو بار از حیدر آباد
 بفتح آمد و رہبر نسبت فرزند می شود کرد و یک پسر و یک دختر گناشت سید اولاد حسن بخار
 قنوجی و بی بی منولہ کہ نکاح او با سید پناہ علی بن سید امام بخش بن سید ابو ذبی علی شد و یک
 پسر و دو دختر از اسید حسین علی مرحوم و دختران بسادات مولان علی پور چرکہ متصل کلہ پی
 منسوب شد و خطبہ سید اولاد حسن با و خیر سید پیر علی بن سید قطب الدین بخاری قرار یافتہ بود
 اما پوچہ تشیع پزیرا کرد و دختر شریفہ محمد عوض ساکن بالنس بریلے را و عقد خود را در و ما در این پسر
 و دختر ہر دو بی بی وزیر بن و خیر سید الطاف علی عرف نیچی میان بہارے صفی پور سے بود
 مذہب شیعہ داشت نجاتی از اللہ عن سنیانہم و سنیانہم فائدہ درین نزدیکی می فرمایند
 صاحب ۴۴ اسعوم سند ہجری بمیز سید علی صاحب حیدر آبادی نوشتہ اند کہ آنچنان احوال انور جنگ بہادر
 استفسار فرمودہ اید صورتش اینست کہ انتقال نواب صاحب موصوفت و عمدہ سکندر جاہ شدہ بندہ
 برافوقہ نوجوان بود و مہدہ ہیچہ سال عمر داشت نواب صاحب در دایرہ سیر مہن و لیاقتہ سہ
 مدغون شدہ اند ابو انخیر خان تیج جنگ اول از سرکار نواب نظام علی خان بہادر مدخل جمعیت
 تنخواہ می یافتہ و قتیکہ شدای ابو الفتح نواب شمس الامرا مرحوم خلق تیج جنگ بہادر با خواہر نواب
 نظام علی خان شدہ معرفت امیر الملک و در بعض تنخواہ ملک پیجاہ و در لک روپہ عنایت شد و وطن
 نواب شمس الامرا شکوہ آباد است ایشان لا روجہ اول ہو بی صناعہ از قریب اہل وطن بود و نا بقدر
 معلوم است کہ انور جنگ بہادر از غنیان و ندان بی بی صاحبہ هستند شمس الامرا بعد از حصول ملک

چند اشخاص را از نواب نظام علی خان بهادر خطاب دلهانیدند بمجلس آن سیکه میر
اولاد علی خان اندیشان را نیز خطاب نواب انور جنگ بهادر حاصل شده و هم
علاقه پنج لک روپیه مرمت گردید و بآیکه از قرامت داران بهوجی صاحب کتبخانه شدند
و در شمار ریشته داران آمدند و چند مواضع در جاگیر یافتند و با والد بنده و قبله گاه
آن بنجاب که ماهیه نیکواری یک سده کاریم دوستدار بودند مجلسی شان برابر مجلس اے
شمس الامراء بهادر بود و ملحق مسجد مغل خان کوئوال شهر بعد انتقال انور جنگ بهادر
خانه و جمله سامان شان ضبط شد در اینجا اولدمر دنگر در وطن اصلی خود که شهر قونج است
از برادری خود اهل و عیال داشته اند لکن کسی از اینجا در اینجا مدد در کان انور جنگ
بهادر تا یکت فیلقا نه مانند سپس منهدم گردیده و در باغ و جلوه خانه رشید الدین خان
منفرد شامل گشت دریافت حال مواضع جاگیر انور جنگ بهادر از دفتر کشته امیر کیر ممکن است
این دفتر و علاقه نواب بشیر الدوله بهادر است از اینجا این حال با تفصیل دریافت
باید فرمود آنچه معلوم اینجا نسب بود نوشته آمد فقط

سید اولاد حسن بن نواب سید اولاد علی خان انور جنگ بهادر مرحوم

والد ماجد محمد رستور عفا الله عنه مهر سپهر ولایت کبری کوکب دری اوج هایت عظمی امام اهل سنت
و جماعت علامه و ویلافت و براءت سلا اهل بیت مبارکیت و وصیت الشاهد لاسرکاب
الشهود و آل الحجة علی ذوی البی و معروف حدود الحقائق الربانیة و متنوع اجناس
العالم النورانیة عنقاء قاف الکرم القائم فوق مرقاة الهمم و ساء الامامة
محیط الامانة رأس الموحدين و سید المتبعين خاتم الکتاب العزیز و السیاسة
و متحد و مقبائل السادة المکومة المحترمة قطب رحی الوحید و مرکز دایرة الشهرة
کمال النشأة و منشأ الکمال جمال الجمع و مجمع الجمال الخادی الملائكة المصطفوة

والمحقق بالاسناد والمرتبطة بالاسم الاعظم الالهى الحاقوى المنشأة الغيل المستاهى
ولادت با سعادت اور شکیک هزار و دصد هجری بود و آقا رحال اکتساب فنون لغت
فارسیه و در وطن و سکه نمود و اهل کتب و تفسیر را بمقتله درس بقیت السلف خیر اختلف
شیخ عبدالماسط قنوی قدس السد سره که از اعظم فضلا و مشایخ این بلده قدیمه بودند حاصل فرمودند
و مؤلفات استاد خود را در جهان زمان طلب علم برای خود بدست خویش اقتساع نمودند چون عمر
شوراء بمجاوزه مرید شرق کسب علوم و در بعض بلاد مشرقیه مثل کنه و غیره رسیده تلمذ بمولوی
محمد نور و مرزبان علی محدث و دیگر اهل علم و فضل کردند و در فضائل رسمی از بهانی و معانی
شانی عالی هم رسانیدند ناگاه ذوق تحصیل علوم کتاب و سنت دامن دل گرفت در سنه ۱۲۳۰ هجری
بدارالعلم دلی شافقند و بخدمت شاه رفیع الدین بن شاه ولی السد محدث و ملوی زانوی استفاده
تکرده کتب حدیث و تفسیر اسلسل گردانیدند و اکثر مؤلفات استاد بدست خویش نوشتند که
هنوز در کتابخانه موجود است و سند و اجازت بعض کتب سنت و دعوات و وظائف و آثار
از عمده المفسرین و خاتم المحدثین شاه عبدالعزیز و ملوی فرافقند و بیخی نهال استعداد حضرت ایشان
بترتیب این بزرگواران سر فلک کشید و قوت علیه و علمیه التوفیق العجیب روزی گردید
که حسب تشیخ در نظر حق بین باطل و امان و شرب اهل سنت و جماعت جلوه صواب کرد و در رد
بدعات این طائفه رسائل نوشتند و عمارت بسیار از جنس امام باقره جات و منصبای تعزیه و
جز آن با خاک برابر ساختند و در بدل آن لبران ساجد مدارس پر داختند و درین میان
انجمن بریلوی که برهما دبسته با جماعه از علما و صلحا سمر غر و گردن جناب ایشان نیز بحیثیت جلا
بر دست سید صاحب بوصف نموده در چند غره شرک سیر و سفر ماندند و خون جهاد در
راه خدا مؤوی ساخته با اجازت و خلافت بطن آمدند و کثیر و جم غفیر را از اهل سلام و سکنت بلاد
مختلفه و فواح قنوی با عانت غازیان و ابراد حاجیان و تقویت ایمان و بیدار افروزان
بزرگ آشتید احمد صاحب از مقام پختار یوسف زلی پانزدهم و یحیی ۱۲۳۰ هجری مکتوب

بایشان نوشتند لفظ وی ایست سیادت آب مناقب الکتاب نقابت انتساب علم
 تعالی آنچه از مصروفیت خود در تبلیغ احکام رب العالمین ترقیم نموده بودند موجب فرحت
 بسیار گردید چنانکه الله خیر البیّنین او بر هر یک از مؤمنین مخلصین خصوصاً علمای اعلام و شیخ
 ذوی الاحترام لازم است که احکام حضرت جواد را بر بندگان و سلسله شایع و ذوالع گردانند
 و بر راه استقیم که موجب حصول رضای رب کریم است مستعد و مضبوط سازند و این جانب از
 دعوت اهل سوات و بنیر غیره اضلاع این طرف فارغ شده برای پیش نمودن مقدومه
 از ازاله کفر و فساد بپنجتار رسیده است انشاء الله تعالی غفریب ابواب نصرت فتح بر مجاهدین پاک
 مفتوح خواهد شد انتهی بمقصود لیکن از آنجا که در کتب تقدیر شیت امر جهاد مقدر نشده بود و بعد
 رسیدن مساکر جهاد و در پنجتاران جمعیت پریشان شد سید احمد موصوف با یاران و جماعه
 مجاهدان در آن معرکه جرحه شهادت چشیدند و جلا و صلحای آن جنود و ملاک خود مثل جنرل
 مولانا محمد اسماعیل بن شاه عبدالعزیز بن شاه ولی الله محدث دهلوی و غیره و آب تنغ افغانه
 ناسنجا رو کفار و کفرنا غوطه زده سرانچشمه کوش و سلسبیل بر آوردند و تفرقه عظیم در جماعه مسلمین
 راه یافت و هر یک بنابر شهادت بانی مبانی این هایت بجای خود پاشگشت و شست
 بناب ایشان نیز قدم اقامت بطن بالوت فوج افتر دند و تعلیم صحاب و ملقین اجناس
 گردید بحق تعالی قبول خاص و عام بخشید و در نظر مردم بسے موقر و مکرم و مجد و عظم گردانید و در
 مواظبت و نصلح ایشان برکت نمایان ارزانی داشت تا آنکه طالبان بسیار از فروغ چهره
 ایانی چراغ دل افروختند و آلا و اقصیه ضلالت را تا آنجا که دسترس شد پاک بپوشند
 و الله یختص بر رحمته من یشاء و چنانکه اقوال و افعال ایشان مؤثر آمد همچنان بلکه زیاده بر
 تا لیفات دنییه کار کرد و عالمی بطلعه آن از ضیق ضلالت بفضاس هایت رسید ذلک
 فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم در مزاج تفاوت امتزاج تشیع
 و اتباع سنیّه تقدیر آثار و اخبار نبویه بفاست قصور بود هرگز روا دارا و ادنی عدول

ابر عاوه و شریعت حق بخود و یگنان نمودند و همواره همت بلند نمشت بتعدیل قسط ملت
 می گماشتند از عادات و مراسم اهل عجم و طوائف اشتراک و برع ایشان بخواطر شریعت
 استنکاف تمام بود و در ارشاد و عباد و اصلاح فساد و احکام احکام دین و تأسیس شرع
 بسین اہتمام تمام وضع فلک حق تعالی در دلہای عامہ و خاصہ از طرف ایشان سبب عظیم
 بخشیدہ بود و علمای سواد در برابر ایشان تاب مقاومت و مکالمت بر ر حق نمی آوردند و
 بعامہ چہ رسد امر را ہم از ایشان ترستہ بخواطر بود جبہ انقیاد و در گفتگو چارہ کار نداشتند
 حق تعالی شامل زیر بار حسن صورت را با طهارت سیرت و سربست بر اہل ایشان جمع نموده بود و
 ظاہری با صدق باطنی فراہم داشتند کہ آفات و غوارق حادث ہم بسیار از ایشان بوجود
 آمدہ از انجملہ آنکہ یک بار پادشودہ آتش فروفت و اثر سے از نار سپید آیند و دیگر بستانی را
 برای مصلی پسندیدند بعد چندی ہما بجا عید گاہ مسلمانان شد دیگر مسجد جامع قنوج کہ از عمر سے
 دراز و بریان افتادہ بود و بدست تصرف ہندو نامہ بود برای وی دعا کرد و بعد وفات ایشان
 مبعہ دران قائم گردید بنای این مسجد بعد سلطان ابراہیم شرقی در سنہ ہفت صد بود و
 در سیم تعمیرش در سلطنت ہجری بعد طفولیت ما گردیدہ امر و زمانہ جمعہ بین جاگزار دہی شود و اندک
 تعمیر نادر ہزار کس از عامۃ ہند و اہل سلام از نصیحت و اندرز ایشان مستی شدہ باشند
 آلاک پدر و متروکہ ادراکہ در وطن وحید را با دو کتب بود یک قلم ترک کردند بوجہ آنکہ کتب سبب شکیست
 و بکرم فی السماء و در قلم و حاق عدون تمام عمر بتوکل گذرانیدند و نوکری اسیری نکردند حکام
 وقت خدمت افتادہ صدر الصدوری می دادند قبول نمودند و منظم شاہ مارادہ دہشت نمودند
 رازق مارنق بی منت دہدہ و همچنین از مریدان و محققان چیرے از ہندو نیارستانند
 سہن خیل نفیس مزاج خوش طعم پاکیزہ لباس عالی رکان رفیع الشان بودند و این حال
 بران ماند کہ شاہ عبدالعزیز دہلوی در لبستان الحدیث بذیل ذکر امام مالک بن انس فرستادند
 کہ امام مالک بسیار خوش لباس بود و جاہای حدن کہ شہری ست درین و ثیاب ہما بجا نداشت

تفصیل پیش قمیت می باشد شندی پوشیده و جامه های محضر و خراسان تمام اول استعمال می کرد
 تا آب با سلیشان سفید بود و اکثر اوقات عطر جدی مالید و می فرمود دوست من این کس
 را که حق تعالی او را نعمت و خردت داده باشد و اشراک بر و ظاهر نشود زیرا که گمان نعمت
 نوعی از فقران نعمت است اینچنین توجیه ایشان در نقاست طبع و لطافت مطعم و
 تقطیر نیاب و تنوع ماکولات و مشروبات و طهارت منکومات بعضی از اظهار نعمت آله و
 نقاست ذاتی و طهارت فطری بسیار بود و خلق را ساقی و لیلی کرم آمد و وجهی که در نزد
 عامه و در شمار و جامه غالباً سفید بر وضع عرب و طریق مسنون می داشتند و قضا و شیع و کما
 و تفنگ و تیر و جز آن از سلاح نگاه می داشتند و ملازم بودند بر تلاوت قرآن مجید و ادا
 با توره و در عطر و زهره و کتابت کتب دین از فقه و حدیث و تفسیر و زبان و در صلابت
 استلح صنعت نظیر این عمر بود و بسیاری شریف تفسیر که می لایحافون فی الله لومعه لانه
 بود بسیار و دیار معابد کفار است که بدست ایشان نهدم شد و بسیار مساجد و مدارس است که
 بدست ایشان آبادان گردید یک باز محاسب استبداد و قبی از دوستان عزیمت حیدر آباد
 کردند اما در کالپی رسید به معلوم شد که در مالوه و در کن قضا و نه چار باز پس بقیه آمدند و
 ازین جهت بشتک سالی عبرت گرفتند و فرمودند و بنیان هر طاعت می ماند غفران و ان حاکم
 زیاده حرام نظم درین دیار که شایسته هر که باشند به نصیحت است که ما را همین بکشند و بار
 یاران بصره شد که حدیث از حکام وقت که مفتی است می دهند بگیرند و بپوشان این بیت فرمودند
 که اگر داغ که از کوی یار بر خیزد به نشسته ایم که از اخبار بر خیزد و آخر همچنان شد که تا آخر حیات
 جز آستان حق سر قواض پیش احدی فرو نیاورد و در نیجایای تقوی و دینداری ایشان را
 میتوان نمید که اکابر فیح و عالی است و همین وجه جمله خویش و اقارب خود که شایسته مذمب بودند
 ترک کلی نمود و قطع قربت کردند قال الله تعالی لا تجد قی ما فی منقن بالله و الیوم الا اخر
 یبادون من سعاد الله و رسوله و لیکان اولیاء هم و اولیاء هم و اخوانهم و عشیبتهم

الا بعد و همان سرشته بحمد تعالی الی الیوم در اخلالت ایشان جاری و ساری و طاریست و دیگر
 قرابت و قرابت با امامیه و اهل بیع و بیان نیاید آنجا میرسد که از دل ناسب آورده و حکیم و اجد علی خان
 سوهانی هر چند خواهان شد که دختران ما را بگیرند رضامند اند و عقد شرعی بخانه مفتی محمد عوض بریکو
 شیخ عثمانی که از علمای کاملین و مشایخ و اصیلین و عرفا و عالمین بود بجا آوردند و این مفتی اول
 کسی است که با برطانیه لوی جبار و با خود چو یکداری برافراشته اند از اجزیه گرفتن از مسلمانان
 دانسته اگر چه در انجام کاری پیش زلفت و با بخل ذات قدس صفات ایشان مضائق این
 کریم بود و انیت که فی الدنیا حسنة و انه فی الاخرة ملئ الصالحین جوهر نفیس و ذکای ایشان
 پس عالی افتاده بود و در خواست علوم و معارف هر چه تاست می رسیدند و عوایصات مسائل
 بآسانی حل می کردند و در دست ایشان علمی کتابت بود و در سحر و تحریر و بیضامی نمودند و
 با آنکه قلم خط رکیک و باریک بود و سوادش بسیار خوب و بهتر از خط علی و در خواندن می آید امروز
 مجلدات بسیار قلمی ایشان موجود است مثل تفسیر فسیح العزیز و تحفه اثنا عشریه و نور الانوار و
 مجالس المبرار و طریقه محمدیه و جزآن الرسائل بسیار در قزوین بزمانه ایشان حافظ قرآنی
 نبود در رمضان بعضی سماعت فرقان در تراویح سینه کانپور یا قرخ آباد یا انواع
 آنجا می کردند امروز و بتأثیر و حاسه ایشان حفاظ بسیار درین بلد بهر سینه اند
 در سینه که ششیم فتوی صاحب مجالس المبرار و علمای بخارا بودند و می فرمودند تا که الله الملی قل
 الحق اطلع علی الاقنعة اگر چه درین باب نزد این بنده حق بقاعده اصول فقہ عدم حرجت
 اوست کسی پرسید که قبول نماز کدام علامت است بهم بخت فرمودند که حق تعالی می فرماید ان
 الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر پس هر که نمازی گزارد و نماز او را از فحشاء و منکر باز می دارد
 نمازی مقبول همان کس است و الا نمازش مردود باشد با جمله نمازی با تکبیر و طبعی با و قار و زبانه
 شیرین و خلقی پس عظیم داشتند و در نظرافت طبع و حضور جواب وجودت و همین تشنه می رسیدند
 عبد الله شاه بخاری نزل بنارس که مروی از او شنید و دیدار بودند و ایشان آمد و در همانی او باو

گشت با ذوق خورند از صبح آن در وی در شکم عارض شد هر چند معالجه رفت سود داشت
مقدمه سرسام شد و علاج مخالف آمد منظم از قضا سرنگین صفرافرو و به روعن باوراشکی
می نمود به یک اسبوع درین حالت پرطالت بسر رفت اما اندر پنجگاه استاده می گزارند
گاه به برای فوایل روتب شایسته باشند پیش از احتضار کبضار محض ارشاد کردند که آنچه
برای تبلیغ احکام دین واجب بود بشای افراط و تفریط رسانیدیم و ذمه خود فایز کردیم و تا
توانستیم خود درین کار اتمام الحسنة السید المتعابد بر رویم اکنون پیش خالق کائنات می بریم
و شرمند می رویم زیرا که هیچ کاری در خود قبولش از دست ما نیاورد مگر به فضل اوست که
سزاوار صل نیستیم بعد این حرف بیوشی غالب شد بعد ساعتی که افاده قلبی دست بهم داد
کافه و قرطاس طلبیدند مگر اراده نوشتن و صیغه یا نصیحه داشته باشند معذرا این طلب را عمل بر
حالت احتضار کرده خاموش ماندند می خواستند که سخن گویند زبان از تلخی و گرفتگی در دهان می گزید
تا آنکه با ایا از وقت نماز پرسیدند هر کدام چاشت بود گفتند در صلوة نظرفی امجد درنگی است
باز چند مرتبه بهین حرف پرسیدند آخر گفتند می دانم که وقت نیاید و ما برویم و همچنان شد که فرمودند
و قریب وقت نماز ظهر را می ابل را البیک اجابت گفته بجز اقدس و حرمت الهی فرمایند و آن
روحانیان برافروختند غفل الله لنا و لهم نظم سکران زخم آسمان برآمده اند به راسته چو خدک
از کمان برآمده اند به و این واقعه روز پشنبه یک هزار و دصد و پنجاه و صد و زاده ان الله
و اننا الیه راجعون تاریخ انتقال شریف از کلمات حدیث شریف این جمله یافته اند
صامت بخیور و دستر که جز کتاب خانه چیزی از اسباب دنیا و متاع این سیاهی سرانگذاشته اند
و زیاده از هفت روز رحمت مرگ نمی کشند منظم توره از کثرت اسباب برخوردنگ می داند
سکر و جان چوبوی گل فروختند و علمها مزار فالنظر لانا و در محله کشنج پوره من محلات تنج متصل
در تنجانه در بلغ واقع است گور خام ساده فارغ از بوع معموله بهند بلکه تمام عجم و عرب بش قبر در ضوه
و تخصیص مرقد و احداث احاطه و نظیره و پختگی منصف و پوشش زردا و غیره بوده است نظم

غیر سبزه نبوت که مزار مراد که قبر پوش غریبان همین گیاه لبس است به بعد وفات شریف
 بلده قنوج خصوصاً قریه ماحول هوایی چراغ گردید و اهل بلد و صبح اعزّه و اجیده و روز و یک
 هاضمه بزرگ روداد و نظم زمین ماحول عظیم بود و برسیط خاک به گیاهی شام باز و
 گریبان صبح چاک به باغچه بخارا قیامت صاکنات ایشان که موجب تذکر جمیل و شنای حلیل
 و حیات دائمی می تواند شد که بخانه زمین است متعلق علوم تفسیر و حدیث و آنچه بدان می ماندند هفا
 موقوفه حقوقیان و انکار مر و مقلده یونانیان و دیگر تالیف عزیزه در در و شرک و عبرت مائین
 مطول و مختصر در زبان عربی و فارسی و ریخته و آسانی آنها نیست الاختصاص بیان اکدم
 و الاختصاص در لغت عرب تقویّه یقین برداشتن در لغت فرس نور الوفا من مرآة الصفا
 در نقد راه جنت شرح چهل حدیث نبوی در نظم فارسی بر وزن ثنوی معنوی رساله و معنی کلامه
 قوی فی و التقریر رساله در بیان مابل به کفیه لیدر در دیان فی یا علی ترجمه اردوی حلیتین
 المتولی استبیین فی حقوق الخلق اجمین رساله در بیان آداب و عظم و ذکر رساله در بیان
 بیعت و انواع و مناقش آن برایت المبین در در و تقریر راه سنت منظم ریخته رساله در منع
 افروختن چاقان بر قبور و جزآن و بعضی ازین رسائل ناتمام مانده و بعضی در حصص بصل قلب
 او و در موقوفه و گردیده غرض که فضائل و مناقب جناب ایشان بنا بر شهرت تامه و قبول عامه
 مستثنی از بیان است بخشی از ترجمه شریف در کتاب اتحات النبلا هم ذکر کرده ایم آن شدت
 قر اجمع ملائمه نیل مولانا محمد اسمیل شید و مولوی عبدالحی مرحوم و مولوی خرم علی بطوری حاضر
 ایشان بودند و با هم طریقه محبت سلوک و معری بود و دایره یگانان بنجاک مسودند گویا که
 درین جهان غائی قائم نگذاشته اند نظم افسوس و لا کونگساران رفتن به سیمین بر نشا
 گلخانه اران رفتند چون بوی گل آمدند بر باد سوار به در خاک چو قطره است باران فرستند
 آدمیم به آنکه عقب جناب ایشان دو پسر و سه دختر بود احمد حسن داین بنده سسی ابصدیق حسن
 و فاکله و مریم و محمدی اول و لایم و ترجمه او که همین برادرین است در اتحات النبلا ذکر شده

مؤمنین فاطمه یک دختر گذاشت الله الله و محمد لادله انتقال نمود محمدی که با حاکم حسین بن محمد بن
بن شعیب محمد عوض بریلوی منسوب است تا تحریر این نامه باشد و قتر ساره و عاشره و اسب بقیه
حیات موجود است و آئمه الله دختر فاطمه بی بی که پدرش عزیر حسین بن شریف حسین بن مفتی
فرخ آباد است در جباله عقد محمد عمر بن شیخ خیر الدین الفزاری ساکن بامپور منیب ایلان نواسه
خرد مراد المام محمد جمال الدین خان صاحب بهادر زانگ ریاست بهوپال در آمده از دوسه
لی احوال دو پسر و دو دختر موجود است عالیله و افور محمد فاروق و محمد توفیق اوتقالی در عاشر و
معاذ این پس ماندگان برکت و شمع موت التقی حین کلا انقطاع لها بقدمات
قوم و هم فی الناس احیاء +

صدیق حسن بن سید اولاد حسن بنوزی رحمه الله تعالی

حسین بن نسب بخاری اصل بریلوی مولد قسنوجی موطن سنی مذہب محمدی شرب نقشبندی طایفه
نوزدهم چاودی اولی سده یک هزار و دویست و چهل و شصت هجری از لاہوت پناہوت آمد و
از عدم بوجہ در سید روز یک شنبه قریب یک پاس روز برآمده لباس آستی پوشید پنج سال بود که
سایه حالفت پیدا در مشرب برگرفتند نظم گردن قضا بود که با هم رویم بی می رسد آن وقت که
ما هم رویم به بابا در کلان سید احمد بن مرحوم و هر سه خواهر در کنار مادر پدرش یافت و در بدو
از برادر و دیگر اکابر نواح قنوج و دہلی کتب در سید خواند و حکم فاشیافی مناجات و کلمات امن در قضا
بجستجوی آب و دانه سیر در جباله عذیریت بهوپال نمود و غره رمضان سید مذکور بر خدمت
منفی گری بالان خاص نواب سکنه بیگم صاحبہ مرحومہ مختار ریاست نامور شد و بعد چند
ماه نایب مناسب میر و وزیر ریاست گردید و خلعت عمدہ یافت و سعایت بعض مردم بر طرف
شده بجهت هم محرم سده هجری از بهوپال برآمده بوجه جلالت طبع و واسیع در مہوشنگ آباد
گردانید نظم ماگد ششم در بهوپال تولد شاد و شین و قتل بر در مزن و رخا برید و ارشد و از انجا
شانزدہم ربیع الاول سال مذکور قسنوج و اہل شد و از قنوج عود و کاچور کرد و در پنج و از انجا

شوال سنه سطرهنگام برگشتن کجای فرج الکاسیه برگشت این فتنه خیلی سراسر فرشت و بیج دور
 نزدیک رالی رحمت نگذاشت دکان ماکان یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید از کانه در
 باراده از و بقونج برگشت و بعد فرو شدن حدت آتش این عذر دهم ذلعه ششده هجری
 براده کانپور فتح پور بر زاپور آمد و از آنجا حسب الطلب سرکار موصوفه سوم حرم ششده هجری محل
 بر اچیل پور در صیر فصل بر شکل ایوب به پال بر سبت و سبت و چهارم صفر سال مذکور نزل
 به پال گردید نزل همان بود و کم برگشتن از بلده بطرفی دیگر همان ندانم که این بار کدام دستار
 انصاف دشمن سعایت کرده هر حال این ارتحال را فال خیر آمل از کاشته و دفعه شش از جانب
 جان آفرین رزق بخش الکاشته فی الحال بادل در آرسیده و جان رحمت طر کشیده نوزدهم
 بیج الاول سال مذکور بر آمد و فطابق صفر بیوی ثوبک بر سبت سده چه خوش برودی دل تنگ
 مادی و اگر و خدا و از کد عمر زخم کاری ما بیا زدیم بیج الاخر ششده هجری نزل ثوبک شد
 وزیر الدولایه الملک محمد وزیر خان بهادر رئیس آن آله خواسته بایق معرفت خان
 ملازم گرفت شش ماه در آن خارشان پر حشمت در حصین سیاه اقامت و حیل بگذشت
 درین آنکه عزم مراجعت یطون بود و تحریکی از رئیس به پال اطلبین بنده رسید حکم العون احمد
 بستم و یک ششده هجری از ثوبک بر آمد دهم حرم ششده هجری وار و به پال شد و در آنجا سی
 سر و پنج ملاحظه کرد و از غره صفر سنه صد و سی و ثعلب باین ریاست درست شد از آن زمان
 تا این وقت که ششده هجری نزل به پال و قرن هر گونه اقبال است ششده هجری زمانیکه
 این بنده در قسطنطنیه بود بهاد حبیب قریب صبح صادق صادق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بجا
 دید که در صحن خانه او بر فرش سریر جالس اند و وزیر سریر آب صاف جاری است و در و بر وی آنجا
 نوده انار شیرین چیده و پس پشت عمارتی در شبیه حکامات بوده که و گفت که آنحضرت
 نشستند و فتم و تسلیم کردم جواب سلام یافتیم و گونه سریر جا گرفتیم از جا برخاسته بخنی فرمود
 که خوب بساعت نیامد مگر و جواب آن حرف عرض کردم نظم من و این رتبه از کجا لیکن

مور پرورده سليمان است چهره دانه انا را از ان قوده يمن دادند و دو گزدم درين بيان بولي
 بمن رو نمودن از گوشه جاي آواز حزين بگوش خور و چي شنوم که کس ابيات بروزن شنوي
 مي خواند اين مصرع بيا و مانند مصرع فتنه کم اندر مدني شود و درين وقت صورت
 بر نيزه طيب هم بنظر آمد که چپايش تنگ و ديوار بايش خام و گل خوشست ديدم و آثار کنگه بر
 بلده مشاهده نمودم و کوشک و برزن خاموش افتاده در بهمين حالت آوازي ديگر از طرف
 ديگر برخاست چنانکه کس غزل مي خوانده باشد از ان هم يک مصرع بيا و مانند مصرع ما بستم
 ضعيف بدليست و بعد بيداري از اين خواب گريه ستولي شد و در دل پروت يا نتم و بر
 نيان مصراع سموه حسرت خوردم **س** سحر کرده و صلح خواب مي ديدم بازي مرآه
 خوابي که يه بيداري است و تاويل خواب چنين بخاطر رسيد که دودانه انا رجارت از حصول
 حج که در يارت مدنيه باشد و مصراع اول کتب بر اقا است مدينه و مصراع ثاني تصحيح کتب مي ست
 که در تاديه فرضي صلح حذر تهيه تقي و عدم تهيه زاد و راه حل با اين همه مشوق دروني حاصل شده است
 اين منته بخيال آمد و بر زبان قال اين بيت حسب حال بگذشت **س** از گمايان توام
 شاه لغو مادي که چو مرغان حرم و حرمت جاگيرم به اهدا الله تعالي که بعد مدني در فتنه ايجر
 فبا اين مقام بکام مد و ليعا و تاديه حج و زيارت نبويست سعد گرديد و بعد در مسجد پال تسلي
 نکاح در خواب ديدم که در مسجد نماز مغرب گزارده و گورستان که ملحق است براي فتنه بر
 اسوات رفته ام ناگاهي شب نمايان شد بر قري رسيدم قبر بنگافت و بزرگي جوان
 برخاسته نيشت در خاطر گزشت که ايشان والد ماجدان اندر مودنداي برادر کاره
 کنی که در آخرت بکار آيد از اين حرف ترسيدم و گفتم که آن کدام کار است که ناگهان بيدار شدم
 چون در حال خواب بودم در يافتيم که بعض مردم جوان عزان غير متعشيش من مي ايند شايد
 اين صحبت بگناهي کشد ترک ديتي کردم و عقد نکاح بستم چنين فرايام صفر سن بارها خواب
 مي ديدم که مي پرورم و در جهاني نيشتم تا تم تغيير چنين رفت که سفر بايش آيد بخانه آن سفر حج بود

و هم دریای شور و عمارت مکه در منام مشاهده کردم چون بحرین شریفین رسیدیم هر
 بلد را هم با برهان صفت مرئی خود بلا افتادست یا نفیتم دیگر و خواب اکثر اوقات چنانکه
 می افتاد که راه می بروم و در هم و دنیا بر سره افتاده است آنرا چیده بحسب خود می بینم
 آنجا همین منام آن شد که در خطی بر تقدیر بر وجه حلال حاصل شد و از سکنت بدولت
 رسیدیم و از فقر بنیاد آرسیدیم و بسیار منامات است که چون فلان صبح در بیداری تاویل کن با چشم
 افتاد با کجی والدنا بعد مرحوم بابا این ننگ پدر میان جمله اولاد خود بحسب خاص بود و ادعی بسیار
 برای این خاکسار میکردند و علم و دولت مرا با صحت دین و حسن اسلام از تو دل بجناب کبریا آگاه
 می نمودند مگر همه آرزوی شان با جاست رسیده که حق تعالی این پیغمبر را از علوم کتاب سنت
 بهر توانی و از دولت و حکومت حصه کافی بخشید و جز آستانه فیض کا شانه خود که جزوی پست
 و مانده دیگر نیست برورد و دیگری بنبرد و از خوشامد و اظهار حاجت پیش آشنای زمان حاجت
 داشت و بنمای نفس و از ادگی مزاج برگزیده و صبر و قناعت تحمل و عفو و رضا بقضا شنیده ام
 گردانید و تحمل بار احسان احدی جز خود نگردانید **س** بی نیازی منتهی دار و در کریان افتاده
 ما هم از دست روخ و خیزر بخشیده ایم و در جمله حاضران تخصیص تدوین احکام سنت سنیه
 و حدست قرآن کریم و فصوص الکبیه فریت نمایان و عورت فراوان ارزانی داشت و از حق
 و بقی حق علمای زمان و طامات و تطیبات مشایخ دوران و تخصیص زمره فقهائ مقلدین
 و ظاهریت بحسب جمله محدثین برکنار گردانید و روش و اتبلع کتاب عزیز دولت مطهره و توج
 اقوال سلف است و ایام ملت و محض در آیات و احادیث و تصحیح اعتقاد موافق صریح شرع
 و حدیث ساخت پس پس گو کس ناخوش دارد یا شادان شود و کار و بار دنیا و آخرت با خدا
 نه با زیر و محروم اصل اصول اجتناب از افلوح اشراک و بدع و تحلی بترجید و وصول کمال اعمال است
 لا غیر تا که توفیق این معنی رفیق سازند و گوئی که نامه نگار درین پاره کاغذ خود راست و در
 در دیگران بحسبتم از در انگریسته حاکمان و ذاک بلکه هر چه گفته و نوشته تقدیرت نبعت خالق

و تعریف حقوق رازق است و احسان بنعمه و بلاه بخل است و رزق من کجا و این رتبه کجا و نعم کمال
 منظم گاه به خورشید غرور باشد مارا با که نامن عربی خراشد مارا با به هیچ بنیم در دوم هستی
 هر لحظه بصورتی تراشد مارا با به نعمتهای باری تعالی بیش از آنست که از انچه من ممکن حادث
 سرانجام پذیرد ان تعد و انعمه الله لا یحصی ها اول نعمت او آنست که نسل سلطین
 گردانید دوم آنکه از اصحاب الهی بدهی و ارحام اموات با صدق و صفایرون آور و سوم آنکه
 در هر قرن عربت ظاهری از علم و دولت بخشید تا آنکه دختران سلاطین درین خاندان بکراته
 و ولایت از عهد امام زین العابدین تا این زمان بکلی آمد و چنانکه از سابق ظاهرست چهارم
 آنکه علم وین و مذهب اهل سنت و جماعت بخشید بچشم آنکه در علم و رزق بر بسیاری از خلق تفضل
 داد و ششم آنکه اولاد صالح و روزی گردانید از غیث ذلک ما لا یحیط به و لا یحصی منظم
 هر جا که از بلندی و پستی سخن رود و از آسمان بلند تر از خاک کتر بچشم به نعم ماه جادی الاولی سنه
 دو از ده صد و هفتاد و هفت هجری برادر مرحوم در بزود و ملک کجرات در سفر حج بچار رحمت
 الهی انتقال فرمود و زبان دان محبت بوده ام و دیگر نمیدانم به همین دانم که
 گوش از دوست پینای شنید اینجا به حزمین از پای ره پیاپی گزشتگی دیدم به سرشود به
 بر بالین آسایش رسید اینجا به غرض که بعد نزول این بلده در شصت و هجری بخت و چرخشان بعد
 انتقال برادر کلان مرحوم عقد نکاح باز که بیک دختر کلان را از المام محمد جمال الدین خان بهادر و
 نائب ریاست که نسب ایشان به ابوبکر صدیق رضی الله عنه می رسد اتفاق افتاد و مهر
 فاطمی مقرر شد درین جلسه تزویج جمیع اهل الهی و موالی و ادانی و اعالی این شهر حاضر بودند و بهر سنت
 صحیحی که و هم میان نه آمد تا بر سر مهر رحمت چه رسد و خود و الا با اهل من متولی نکاح شدند
 اکنون از لطف آن غنیقه حاجیه محرم و زار و مدینه منوره و و پسر و یک دختر موجود و اند نور احسن
 طیب و علی حسن ظاهر و صفیه و خواهر او که حفصه باشد در ایام رضاعت و رگ زشت داغ مرگ او
 بر دل و جگر گشت و طفل من از جهان بر دل نیست جلیل و مردم ویده جابر خود و

نیل به بر خاک فنا و فضل شکم آری به حق است که بجنس مع البجنس میانی نبولادت شریف
 چهارشنبه سبت و یکم شب ۱۲ هجری وقت صبح صادق ولادت طاهر چهارم ربیع الآخر و
 دوشنبه وقت نیم شب ۱۳ هجری ولادت صفیه سبت و یستم ربیع الاول ۱۴ هجری وقت
 نصف لیل و ولادت حفصه در حرم خواهر ابوبست و چهارم ذیحجه ۱۵ هجری روز جمعه نماز جمعه
 شد و سبت نخست روز زنده ماند و بر سبت و یکم ذیحجه روز چهارشنبه وقت عصر بر حرمت علی بیست
 و هفت روز احسن سبت و پنجم شوال ۱۶ هجری وقت علی حسن ششم ذیقعد سده صدر روز جمعه
 بعد عصر اتفاق افتاد و میان تولد صفیه و علی حسن علی ماقط شد و بسم الله نور احسن سیم ذیحجه
 ۱۷ هجری روز جمعه وقت اشراق بر موتی محل نواب سکندر بیگ صاحبه رئیس بیوپال محضو
 اعیان و ارکان ریاست و بسم الله علی حسن بر محل نواب شاه جهان بیگ صاحبه و الیه ریاست
 محض و ارکان بر علای بدو ۱۸ هجری صورت سبت مولوی علی عباس اریب چریکوئی و تاریخ
 ولادت صفیه این آیات گفته اند ۱۹ اعطی الاله صدیقی الصافی الخلد به بدنا
 مکرمه فاقت علی الولد به ان رمت تاریخ هات البنت صافیة به فهاك ما
 بشئت من حوف ومن عدد به واضوبه فی تسعة قد فاربت عشرا به و اثنتین مع
 عشری فی ما بلغت زدد به و اطرح الی ما استطعت ضعف ربعة به و دخل من الباق
 شطرا منه و اعتقد به واضوب له مال دال الکعب فی عشر به تظفر بهار مت من
 تاریخ الخلد به و تاریخ تطهیر ظاهر خسته علی حسن سبت ترجمه این بند و شمرده که تعلق بترتیب
 علم و فضل دارد در خطه بذكر الصحاح الستة و اثبات النبلاء و حقائق بانقاد مؤلفات بترتیب
 حروف هجاء مکتوب است این نه جای تفصیل است این قدر که گفته شد برای آن بود که فرزندان
 سعادت گزین فضیلت آگین همان باشند که در کار خیر سربراه و روش آباء و اعمام باشند الولد
 السحر یقتدی بابا بآله الغر و در امور ناجائز تعقیب احدی ننمایند و بدانند که دولت دنیا ظن ال
 و ضیف اجل است اعتماد را نباید و درین پاید خشک آنکه در هر حال حاد و خلو شاگر که بر باند تاهو

قدرت بر ذات این حمد و شکر است آید املو ال کاد و شکر او قلیل و کم
 مبتدای الشکر و در سن تاخیر هم این کریم را بسیار ایشان می دهم تا بشکر منم مقصود
 می یابم شوند و نسبت طینی در پیش خود را بسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که باعث هزاران
 برکات و مانع از صد بامسکرات است در پیش حال از عسر و یسر و فرح و فراح فراخورش
 نشانند که عرویت اصل و سیادت نژاد و فخر است و محافظت این نسب و سبب مقدم بر همه
 امور و باعث ایمان و حسن عقیده بر وفق کتاب و سنت و فراوانی الله تعالی خیلی مانع آید
 در نه خواب و خیال باشد پس بس بلکه سبب مضاعفت عذاب و عقاب گردد و بی عمل
 مزد و بدون جفا و بی پایان چشم و فدا شدن حین خطا و انعم اقل نظم بازی خور روزگار
 بودم همه عمر از سخت اسید و از بودم همه عمر بی مایه ب فکر سود بودم همه جا بی وعده در انتظار
 بودم همه عمر و مادر مهربان که خدا این بخت الفردوس جاد پدر و بھویال چار و دم محرم
 بودم تخمیس شده و آنجانی شد نظم و نسبت با مکتب احیی بوجهی که دستدفع
 البلوی و استکشاف العیم و هی الامریاذا الناس جمعت فقد هاء و من یسکها
 لعدو فقط فلا یلزم و در زمان سال فاطمه و مریم هر دو خواهر او کی کلان تر از همه و دیگر
 خردتر از من بود اولی پست و فتم ریح الاول و ثانیه یکم شوال و فاته یافتند و مرآتند درین
 تیر و خاکدان فانی گذار شدند غرض الله تعالی لنا و لھم و لھن اکنون یکم و یک خواهر که از
 من خردتر است پس بس شمع افسوس کنی رفیق ماند و ندیم یک یک رفتند و این گنجینان
 چه نسیم یک اکنون چه کنم اگر ندانم بیدل و مقار بود ولی که گرد و دیم و اویم بر یکدیگر
 از سفر عربشیت الهی تقاضای آن کرد که بر حال پیشین ناظم و نختی سیر عالم آب گل کنم و اند
 دول و اموال حساب بستام و با اخیال و اقیال جهان روم پس ظهور این تقدیر باین تدبیر شد
 که بی تحرک یک حدی در دل رسیده عالی بهویال نواب شاه جهان یکم صاحب گردید که در اشراف اند
 یعنی رئیس و لا و اعظم طبقه اعلای ستاره هند را عیقه نکند آمد و خاطر سعادت مظاہر

چیزی آن شد که با کسی این معامله رود که در خود ریاست باشد صورتی و سیره که نالمان
 این خال ستاری که سیر و سیر ریاست بود و بیا و ایشان آمد و با اتفاق رای اعیان ریاست
 و اکابر دولت نصیم این عزم گردید اول از اسیر لاشانی به نیابت دوم ریاست صعود کرد
 بعده به پذیرایی گور نشست انگشت در شعله جری عقد صحیح شرعی موافق سنت بدون وقوع رسوم
 برعت که معمول زمانه باشد وجود آمد و خلعت گران بها با افراس و ایال و ماسه و مراتب
 و شک سلاوی و دیگر مراتب ماثوره ریاست حاصل شد و اقطاع هفتاد و پنج هزار روپیہ سال خطاب
 نواب و الایجاد امیر الملک بهادر شکر گردید و کابین بست و پنجاه روپیہ داده شد نظم
 و روش دیدیم که ملائک در سیخا زدن و پیکر گل آدم بر سر شست و روپیان زدن و آسمان باران است
 نتوانست کشیدند و قمره فال بنام من دیوانه زدند و چون این عقد سید بوقی آمد زمره
 از اهل علم و اجاب تئیمهای نظم و نشر کردند و از آنجمله قصیده بدو بوقی فیض الحسن فیض
 ساز بوری سلمه اله تعالی است که در لطف بیانی حسن معانی بر شرفای عربی چید و در وقت
 بازار و بای زمان می شکر و می نهد قصیده

ما ذل اؤمل بعد عیش ناغم	ذهبت به و مضی کسیف صارم
بلکھا استمع ما تقول به العدى	فتی و تجھد کل صبھائکم
منت فنت عینھا و لو انھا	منت علی مثل یوصل دائم
فقطل تشفیعی و تشبه بالقی	نکت فتی من فتیة من هاشم
من سر قوم شیدم و شبایهم	غروذ و کر مبنات مکارم
و انی صد یقصر بی چه مسفر	و مضی عد و هم با نف راغم
ورث الکابر کا بر عن کا بر	کر ما لکرام فیالہ من کارم
ولھا معارج لا معارج فی قھا	ولھا جی کسری و شیمہ حاتم
یعنی لھا شم الا نف و غرهم	ان یوقیو انھما وقت خاد م

شمس اذا طلعت بوجه مشرق
 شمس وما شمس فهل من ميصر
 لله عیننا من رآها جسد
 من مثلها رعت اتوف عواذی
 ففی التي فاقت اما جلقها
 لله درهما وبارک فیهما
 بلغ العلی من کان اهلا للعلی
 اشکوا الی الله الزمان وجدة
 ما زال یهوی فی کما یهوی الصبا
 حتی رما فی حیث اصبح اهله
 یرموننی بظانة وشراسة
 والله اعلم ما ترکت خلاطهم
 ولغاطهم وجفا لهم وشقا فقم
 کیف الخلاط وهمهم وانا انا
 یا الهف صدری کظا کظا مهلکا
 انی اعیش ولا اعیش ومن یعیش
 لا هو صفرفارغ کحروفه
 د ابلیت به فهل من دافع
 هرگاه د این ابیات بلاغت سمات بلاغی در اندر میسر وی صاحب موصوفت در باره ملائک
 ریاست با هواز مناسب نوشته شده لیکن قدم رنج باین دیار نفرمودند و با وجود ایهال
 لاهور هنوز در ذیل آنجا بوده اند ملائک الله تعالی که تقریب این عقد سعید بی سکاره

یرق اذا برزت بشعرا سسم
 یرق وما یرق فهل من شائم
 من قاطن او طاعن او قادم
 من مثله عیت عین لولئی
 وهو الذی باهی عاند هاشم
 ما الا لات عفرالطباء بحاسم
 وبقیت فیما کنت اسوء هاشم
 فی کسر الجنحتی و تنف قوادی
 بحشیشه والظلم شیمه ظالم
 من بین مقتاب واخلایم
 ولبس ما زعموا و ما للزاعم
 الا الامر لم یکن بملاثم
 ونفا قصم وکل شر قائم
 شتان بین بها ثم وانا سم
 حتی تبین انی کانا سم
 عیشی یعیش عیش الکذیب لولجم
 شر البلاد و فیه شر بها ثم
 شرنیت به فهل من عاصم
 هرگاه د این ابیات بلاغت سمات بلاغی در اندر میسر وی صاحب موصوفت در باره ملائک
 ریاست با هواز مناسب نوشته شده لیکن قدم رنج باین دیار نفرمودند و با وجود ایهال
 لاهور هنوز در ذیل آنجا بوده اند ملائک الله تعالی که تقریب این عقد سعید بی سکاره

و دنیا گیر این بلده بدررفت و بیس سالان تقوی و طهارت و در دیار و شهر یار میباشست
 چنانکه ناظرین غیر مناظرین این منس را نیکوتری شناسند و مردم بلاد و دور دست بذریع اخبار
 اخباری و ریابند و تا به ایشان وصلت شده تیر بهیر صلح عباد و انس و افساد و پرست او
 سپرده اند هر چند وی رضایین با خبر اندید و از تزلزل دوری خود ازین ابتلای ضروری سحر پیچتم الله
 له بالکسبی و اذا فصولا و رضوانه الا سنی ایشان و زمره نسلان تصف باوصاف کثیره اند از آنکه
 آنکه در لغت فارسی و عربی مهارت متوسط دارند عبارت متزلزل که بیم برانی تکلف ترجمه می کنند
 دیگر آنکه سالها سال پیش ازین کار و بار ریاست و احکام بنات خود بدولت
 کرده اند چنانکه احوال هم می کنند دیگر آنکه در اصل طبیعت مظهر اند بر فعل جنات و ترک نکات
 دیگر آنکه در صنایع زنان مثل دوختن لباس و بختن طعام و آنچه باینها مانند میبایضا دارند دیگر آنکه
 مراعات حجاب شرعی مما اکمن نصب العین می ماند و بالا از همه است که خوش عقیده رافع
 امور شرک و بیهوده و مروج توحید و احکام سنیه هستند و این چیزی است که زنان غربا به
 اهل اسلام و از واج علمای اعلام میدان کوتاهی می کنند تا با میراث و ریاست چه رسد
 و آنکه خداوند تعالی دیگر آنکه قدر شناس اهل کار و ارکان و اعیان ریاست اند با هر یک معامله
 بقدر عزم و حیثیت او می کنند و دیگر آنکه در صلاح و احکام و مراعات اقرار به پیشقدم جماعت
 نسوان بلکه جمله مردان اند و اقدم طبعیات ایشان استغنائی ذاتی از حکومت و دولست
 قدر این همه ریاست کبری و دولت عظمی در چشم ایشان برابر خدق هم نمی نمایند و آنکه
 یقند و ماعدند الله باقی آری دنیا اگر جوهر باشد و آخرت خدق آن
 خدق باقی بهتر ازین جوهر فانی است و لکن این حقیقت است بس عزیز الوجود که در نوع بنی آدم
 حکم عقا و کیا و کبریت احد و اداری بزرگی بقول است نه بسال و تو نگری بدل است و بهال
 و با کمال خصال حمیده و شامل پسندیده ایشان بیش از حد است و حقائق حسن نظم و نسق عمد
 سعادت مد ایشان که عروس و مهرست در تاج الاقبال تاج به پال جلوه فرمایند بن یک

شامی و زبید الشیطان بتقریب اغاثه اللسان نوشته و من الطیبة النافعة بحجة الزوجة
و ما ملکت یمنی الرجل فانها معینة علی ما شرع الله له من التکسح و ملک الیمن و
فیه اعفأت الرجل نفسه و اهله فلا تطعم نفسه الی ما سواها من الحرام و
یعفها فلا تطعم نفسها الی غیره و کلمات المحبة بین الزوجین اترواقی
کان هذا المقصود اترواکمل قال تعالی هو الذی خلقکم من نفس واحد
و جعل منہا زوجاً لیسکن الیهما و قال من ایتاه ان خلقکم من أنفسکم
ازواجاً لیسکنن الیهما و جعل بیکم مودة و رحمة و فی الصحیح عنه
صلی الله علیه و آله و سلم انه سئل من احب الناس الیک فقال عائشة
انتهی بنا علی ذلک محبت سلمان بازوج خود محبت شریعت شهر فلا تغتر منی
بظاهر رولف و فی القلب ملی بالرباب و زینباً و احمد بن علی که نفس قدسیس از
صور عشقیه عمره مصون است و عشق صوریه که منافی اخلاص دین برای رب العالمین است
غیر منتون نظم فالله لو لا الله سئل عبده بنو فیه و الله بالعبد ارحم و لما ثبت
الا یمان یوما قبله به علی هذه العلات فالأمر اعظم به و لا طاعته
النفس فی ترک شهوة به مخافة نار جهنم یا تضر به و لا خاف یوما من مقام
الهی به علیه بحکم القسط اذ لیس یظلم به حافظ ابن قیم جوزی در اغاثه اللسان
فضل بسیط در دم عشق مردان و نوان عمره نوشته و آفات و خرابیهای او ردین و دنیا
بیان نموده در بابیه السائل جواب سوالی متعلق باین مقام از ما نیز رقم پذیرفته پیش ازین در زمان
بدایت طلب علم در پیشانی موزون طبعان گاه بطریق تقاضا طبع از من هم سخن موزون سرخ
چنانچه چند اشعار آن اوان در تحاف النبلاست تحریر یافته مطبوع طبع خواران باشد که در
ازیر یازمجموع هست در کار و بار علوم و غیره و دست کتاب و سنت بسیریه و آن خللی نیست
شده گویا گاه بر آن آشنائی نبوده و کیف شهر قافیه اندیشم و در این به گویم سلیش جزوید

سن ۱۰ و لنعم ما قبل شعر و لولا الشعر بالعلماء یزری ۱۰ لکن التالیی و اشعر من لیس
 بلیکن من کل اگر تحریر کی از اجاب در بعض اوقات می شود بی اختیار یکجمله است هر بی فطرت
 جاساست که از ازل در دست آمده ام و با غرام و له تمام دارم حرفی موزون از زبان خایه بچکد و تاله
 و کشتی از تزلزل سربالای کرد و درین نزدیکی یکی هست در سر است که خدمت آیتی یا حدیثی از کتاب
 عزیز و سنت مطهره از دست سر انجام گیر و این خدمت سبب مغفرت و عفو الهی گردد چه هیچ ستار
 بالاتر از آن نیست که بنده بکار خداوند باشد و از همه برکنار شعر دل آرای که داری دل در
 بند ۱۰ و اگر چشم از همه عالم فرو بند ۱۰ نصیحت این عاجز با واد اجاب نیز همین است که همان
 صرف وقت خود را کتاب علوم و نییه و شغل ملکات شریعه و انهماک در دریافت مرشیه
 شایع از ازمعنی او در احکام دین و دولت و احوال معاش و معاد نمایند و از هر نابایست
 عقیده و عمل و قول و فعل بمرحل بعید و بگریزند زیرا که دنیای فانی روزی چند است و آخر کار
 با خداوند خنک آنکس که معاد را بر معاش برگزید و آخری را بر اولی اختیار کرد و الله ۱۰ بالفاظی نظم
 ندانم که همنانند از تحلیلا ۱۰ کن الدنیا نذول و ارتحال ۱۰ یظن المرء فی الدنیا خلقا
 خلوۃ المرء فی الدنیا محال ۱۰ دولت دنیا و حشم و خدم او اعتبار را نشاید و نفع آخرت و
 بقای او نیز و ال دنیا پس سعادتمند کسی است که آنرا برین ترجیح دهد و این را بران نگزید و بر شایسته
 دنیوی که آنرا عقل معاش گویند بر مصروف شدن نشسته از جهل است و عرصه توقف در دنیا امر
 بے اعتبار است و درستی ظاهری که آنرا غرور و دولت و جوانی می خوانند پر سنهک گشتن شکر
 ارباب طبع حیوانی است و نفوس عالی انسانی را از ان عارست و کم روزی این جهان که آنرا
 افلاس می نامند محل التفات نیست که اینجا چه قدر ماندن است و زبردستی این عالم که آنرا
 قوت و زور می گویند جای مباهات نیست که نال کار مردن است بهر حال هستی بی ثبات
 این همه ممکنات که موجودات اعتباریه و کائنات فرضیه اند و جو اضافی است و در بی ثبات
 بر می که دران مردم ناموافق جمع باشند چون رزم است و رزمی که دران دوستان صادق

قرار هم آیند و با نرم است و کلماتی که محبت و یگانگی بیان آید نغمات است و نغماتی که بوی تکلف
 و دوری دهد آفات است و حیاتی که دل را بسیرانند به تزارحات است و مانی که با ایمان بسوی
 جنت راند بهتر از حیات درین محل حوادث این محال است که مدام جز ملال است بطور نیاید
 و با کمال تنافض است و نناید که این معامله سنت الهی است که ذات او جامع جمیع اسما و صفات
 و نه در غرور حال انسانی است که حقیقت او نظر تجلیات و محل کون و فساد است نظم بسیار
 بدست حق عنان خود را به ازدوش بند باز گران خود را به ای بخی از حقیقت صورت خویش
 باینه بیهیستان خود را به کجا مرد با هوشی که خود را که حقیقت الامر نناید و دیگران را هم بگوید
 که آدم صاحب گوشه که سخن راست استماع نناید و خود هم جاده نومید زمانه سازی که کار روا
 مردمان و انبای زمان برانست بر حقیقت نماند گرانی می کند و بیشتر داری که نشود نمای باران
 از راست از صافی دلان نمی آید حیف هر حیف که دینداری و دنیا داری هر دو متعلق به محاطا
 و شمس است پس حق بیند و حق گوید که کجا غرض احوال و دلمای باریک بینان همیشه خواب است و
 نکشت چرین این کا و طبعان مدام شاد و آب محققان و را نکشت حقیقت ناچار اند که بی قصد
 برایشان حقائق الامور آشکار می شود چنانچه بینایان در دیدن هر چه پیش آید مجبور می شوند
 و خواهی نخواهی می بینند و مقلدان در احتجاب صورت بی اختیار اند که بی تکلف پرده کوری
 بر روی اینها می افتد چنانچه بینایان در دیدن آنچه پیش آید معذوری شوند و با وسایل قیاس
 می نشینند هل یستقیی الا کعنی و البصیر اختیار می که ما داریم رنگ بی اختیاری است
 کار و باری که باراده خود بعمل می آوریم هر بناچار است نشاء مهر و کین با هر یک شود بخودی خویش است
 که جز و همی میشنیم و سبدر سبکی و نگین در مزاج بشر طبع توهم اندیش است که غیر از تصور توهم نه
 یا الله العجب از ولی لاطائل که من دارم نه او عقل معاش و معاشرت و نه فعلی که مفید ظاهر
 باطن گردد و عمل می آید خدایم اینجا چنانچه محض بصفت ربوبیت خویش با این بسیج وری پرورش
 می کند غالب که اینجا هم صرف بر محبت معامله خود میکنند و از گناه بی نهایت من عفو کند نظم

یارب جانی که جمله هست زاید به یارب جدی که کار طاعت آید به یارب عملی که با تو نزدیک
 کند به یارب علمی که جز تو ام ننماید به چون زاهد ریاضیه مطاعت و عبادت برای نمود
 خلق می نماید عند التوجه آن بالعکس بطوری آید پس نمازش نماز سکوس باشد و حاصل دعا
 و دوست افشوس سه گرسن مسا و خواهی و حسن معاش به بر مرضی حق بجان و دل راضی
 باش به سودی نکند تصنع و ساختگی به می ساخته باش و هیچ خود را منراش به هر چند از روزگاری
 پیدا شده ایم از بهان روز بنیام اجل و بدیم بهامیر سد لیکن احوال که بدایت موسم بهیست
 و عرفانی و حیات مستقر قدم در مرحله عشره فخاص نماده خود و صورت بهرم و بهاری شود
 امیدواری از حضرت باری آنست که دوام شاهد خود و عنایت فرمایند تا حاصل رسالتی که
 آید و بعد مردن نجات و مغفرت و غفور و نماید و این نفس شکسته و ذلالت یافته به جهان شیده
 و دل اندوه آرسیده در کونین بیاساید و ز حیوان مشتغل به حیوانیت فاضله از انسان غافل است
 که او را حساب و کتابی و سوال و جوابی در پیش نیست و این را چه اینجا چه آنجا به خطا و سهوا
 و عتاب و خطابی رود یکا است که بر او است از عذر آن جو فیض حق بیست و تا بی ممکن نیست
 کلان سالی هم یک مرتبه صاحب کمالی است که درین هنگام بالفور و استواری حیوانیه تا توان
 می گردند و بر قدر استعداد لطائفه انسانیه توانمی شوند و از حیوانیت که تعظیم و توفیر پیران بهر
 جوانان لازم فاده عقد های که به پیران جل گشته هنوز از جوانان در حجاب اندر چه فمیدان
 چیزی بتقلید و قیاس چیزی دیگرست و پیشیم دیدن دیگر و چنانکه از فمیدان تا بدین تفاوتی است
 بهینان از دیدن تا رسیدن فرقی باشد حق تعالی تا تمامه با تأثیر گرداند و الهان و صدق یقین
 تالب گوهر ساندان فرزندان که از طرف خالق کل و مادی بسبب با عنایت شده اند
 امیدوارم که درست سعادت جملت و طبیعت طینت دامن ایشان فرو گیرد و حافظ حقیقت ایشان
 در دین و دنیا در حیات و بعد مات من اجل فرو نگذار و تو او حسن در باره اینها بهیچ شکستی
 مرحمت و دلسوزی بر خلق خدا و کل بر بقا و رضا بقضا بجل اجابت رسد و انحصار ان الا انسان

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْاَنْبِيَاءِ وَتَقَبَّلْ اَصْوَابَهُمْ وَتَقَبَّلْ اَصْوَافَهُمْ وَتَقَبَّلْ اَصْوَافَهُمْ
 يَا اَكْبَرُ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ
 يَدْحَكُمْ فِي السَّمَاءِ وَاین حدیث مسلسل با ولایت مبارک است فرزندان کارگزاران
 که در دنیا سایش ایشان بقدر حاجت بلکه زائد بر آن بحضرت فضل و کرم منعم حقیقی که مجد نعمت او
 کفران محبت است بوده است و از اسباب علم و یقین و مواد هدایت و تمکین بکتاب و سنت
 رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم کتابخانه بس نفیس که مثل آن بصرف عمر و در کثیره میتوان یافت
 در خانه میرجو دست سیف باشد که جز علم نافع و عمل صالح با خلوص نیت و مجاہدت از محاصی و
 بدعت خیالی و بیجا طیار نگردد و قلب او را ریل و بنار یا هجرت اشتیاق و فراق و غمنازی و اوداع
 بزرگوار نیست و از این جهت و نسب فخر است که با این عید عرب و عجم نزد یک می سازند
 پس شما هر چه حفظ آن امانا کنش و کوشش نمایند و زنگار چه عمر شما عمل این خطاب و کتاب
 نیست اما زنگار که مرا این شود و با عقل و هوش موافق گردید این حرف بسیر و اگر کار بند شوید
 حیا است و سزاوار نیست و بی چینی پیش نیست با من و عافیت و سلامتی از آفات بسیر کنید و بولت
 علم تا کوی بران آن شوید و معارف الهی را که وایا نا اگر چهل حاصل شد و در جمیع مملکات و نواحی همه آفات
 و تنجات گردید اللهم ارزوی دل پیرا آنست که ایشان را سراج علما از علوم کتاب عزیز و نیت مظهر و اعمال
 خیر و صلاح و فلاح و هدایت و نجات برسانی و از سکاره دنیا و اهل و برکات و سعادت و ازین و سکاره
 که برین سازی و دنیا که امر و زامان اهل این پیغمبر و احوال روی مومن و دانش محفوظ الطاف بی نهایت
 و رحمت بی نهایت خود ساخته همچنان باز و اخلاص بلکه اجاب خصوصاً اساتذ و مشایخ و جمیع مومنان و
 مومنین را از آفات و اوجانب در مواقع آخرت از مخاوف و عیب و صائب و در جز محفوظ داشته بقصد
 غفران و مصلحت و غفور و رحمان برسانی اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها و ارجو ان من خلق الله
 و عزایب الاخرة منظم علی السجد کرم من که بقیه قد کشفتم بآیه بنور من اللطف الخفی فتجملت
 زکاة السجود فاکشف کربة الحشاشان = سجت = بنور من الغفران والرحمة التي منها

میر نور الحسن خان سلمه الله تعالى

فرزند کان من است خطاب میری و خانی از طرف نواب شاه جهان بیگم صاحبه و ایست
عالیه ریاسته به پال دار در میله منطقه او را پال دوازده هزار و پسیه سال بخشیده اند و
تقریب خشن تمام محل خطاب فرزند و حیدضی الدوله نظام الملک به و با خلعت میل و اسپ
و پاکلی و چپور و اطلاع بست و چهار هزار و پسیه تجوین فرموده درین سال انشاء الله تعالی
این مراتب از قوه بفعل خواهد سال ولادتش ششده هجریست روز چهارشنبه ۱۱۰۰ رجب
صبح صادق در شرف طلوع نیکی او بنیامیر حیدر علی ساکن موضع عتی سادات مضاف
فتح پور ضلع الہ آباد اتفاق افتاد و انش عشرت انصار بیگم است کابین او و چندار و پسیه بوده
جمعی از اعیان ریاست درین شادی و آبادی از به پال تا آنجا رفتند از آنجا مولوی شیخ
محمد صاحب بن حافظ عبدالعزیز صاحب صدر الصدور ساکن چمیل شهر قاشه حال به پال
با این قافله همراه بودند مولوی عبدالسلام مرحوم خطبه نکاح خواندند عقد بموجب سنت مطهر
بوقوع آمد فی الحال او را یک دختر است موسوم به نریت جهان بیگم این نام او را عطیه
رئیس معظّم است دیگر فرزند است سید ابوالحسن خان نام دارد ولادت دختر یوم شنبه نبوت
نه ساعت روز سبت نهم ربیع الاول ششده هجری بوده و ولادت فرزند ششده
ششده هجری اتفاق افتاد و حق تعالی در عمر و علم و دولت ایشان برکت نمایان ارزانی دارد

صفیه جهان بیگم سلمه الله تعالى

دختر این ذره بمقتدا است ۲۰ ربیع الاول روز شنبه وقت نیم شب در ششده هجری متولد شد
عقد او با سید عبدالحی بن سید عبدالرزاق بن سید فتح علی ساکن کوه بار ساکن نند و ابوده کابین
بمقدار دو لک زعفریه است این عقد ۲۰ ربیع الثانی ششده هجری اتفاق افتاد از طرف
جد مادر سید بخاری الاصل است و از طرف پدر سید حسینی نسب رئیس معظّم و عزیزه مذکوره را تیتل
شش هزار و پسیه سال و شوی او را تیتل سه هزار و پسیه سال بخشیده اند و بخطاب ممتاز الدوله

میر نور الحسن خان سلمه الله تعالى
فرزند کان من است خطاب میری و خانی از طرف نواب شاه جهان بیگم صاحبه و ایست
عالیه ریاسته به پال دار در میله منطقه او را پال دوازده هزار و پسیه سال بخشیده اند و
تقریب خشن تمام محل خطاب فرزند و حیدضی الدوله نظام الملک به و با خلعت میل و اسپ
و پاکلی و چپور و اطلاع بست و چهار هزار و پسیه تجوین فرموده درین سال انشاء الله تعالی
این مراتب از قوه بفعل خواهد سال ولادتش ششده هجریست روز چهارشنبه ۱۱۰۰ رجب
صبح صادق در شرف طلوع نیکی او بنیامیر حیدر علی ساکن موضع عتی سادات مضاف
فتح پور ضلع الہ آباد اتفاق افتاد و انش عشرت انصار بیگم است کابین او و چندار و پسیه بوده
جمعی از اعیان ریاست درین شادی و آبادی از به پال تا آنجا رفتند از آنجا مولوی شیخ
محمد صاحب بن حافظ عبدالعزیز صاحب صدر الصدور ساکن چمیل شهر قاشه حال به پال
با این قافله همراه بودند مولوی عبدالسلام مرحوم خطبه نکاح خواندند عقد بموجب سنت مطهر
بوقوع آمد فی الحال او را یک دختر است موسوم به نریت جهان بیگم این نام او را عطیه
رئیس معظّم است دیگر فرزند است سید ابوالحسن خان نام دارد ولادت دختر یوم شنبه نبوت
نه ساعت روز سبت نهم ربیع الاول ششده هجری بوده و ولادت فرزند ششده
ششده هجری اتفاق افتاد و حق تعالی در عمر و علم و دولت ایشان برکت نمایان ارزانی دارد

میر عبدالحی خان نواختہ در تقریر پیشین کتب محل عزیزه و شوی اور خلعت و اوصافہ اقطاع میرغنی
خواہنہ بنشید اور اسے رکنست اشرف جهان بگیم ولادتش ۱۲۷۱ محرم شب چہارشنبہ ۱۲۷۱ بودہ دیگر سید قری
ووی بنواخت یک نیم ساعت روز یوم سہ شنبہ بیک نیم بیج الاول ۱۲۷۱ ہجری بوجود آمد
سوم سید مصطفی ووی شب جمعہ نیم شب ۱۵ بیج الاول ۱۲۷۱ ہجری متولد شدہ نام تاریخی او غلام مصطفی
و میر غلام مست بارک اللہ فیہم

میر علی حسن خان سلمہ اللہ تعالیٰ

ولادت او در ۱۲۷۱ ہجری - و دادہ وی نیز مخاطب بیری و خانست و ثانیاً مخاطب
فرزند سید صفی الدولہ جام الملک بہار از طرقت رشیدیہ معطلہ اشیا و دیگر بدست آورده در بیج
وجہ اعوانہ دخلعت و قبول و جز آن بہمنان برادر کمان خود دست اہل خانہ او عشرت النعم
خواہر خردا لیا خانہ بزرگ او باشند در سال و ماہ واحد ہر دو عقد در یک روز بصفت مذکورہ بالا
بوقوع آمدہ و ہمہ چیز را روپیہ متعین شدہ دختری دارد موسوم بہ زینب جہان بگیم نام تاریخی او
یکے صغری و دیگر غنیمت یکے است تنبیہ در تقاریب این ہر سہ اعراض در زیار و مصافحہ پیشانیہ
مبذول شدہ طوی عزیزہ را رشیدیہ معطلہ متکفل بودند یک لک روپیہ در آن صرف شدہ و در
طوی ہر دو عزیز ہم انچہ می بایست بروی کار آورند و فرسیدن این اعزہ در بہویال با عروسان
خود بگی سپاہ ریاست بامستہ مراتب و دیگر سامان جلوس تا جہانگیر آباد استقبال کرد و حق تقاضا
در اعمار و اوقات و احوال ایشان و ابنای ایشان برکت بخشد و ما ذلک علی اللہ بعزیز

سید ابوالحسن خان

فرزند میر نور الحسن خان مست تاریخ ولادتش زیر زجبتہ پدرش گذشتہ وی ہنوز
ولید رضیع است و از خواہر خود زینت جہان بگیم خود ترا مید و ارم کہ این مولود
مسعود چرخ کاشانہ خویش و مصلح ہر دو مان سنت کیش خود گرد و از عمر و علم و
دولت بہرہ کافے رہا بدہل انخواہد ناز کرہ فی هذا المتحصر والحمد للہ اولاً و آخراً

نقشه تواریخ وقایع مختلفه مندرجه کتاب						
شمار	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	مدفن	سنه تقویم
۱	ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم	دو شنبه دوم	مکه معظمه	روز دوشنبه دوم یازدهم ربیع الاول	مدینه طیبیه	
۲	ابوتراب علی بن ابی طالب علیه السلام	در کربلا درون خانه کعبه در محبته سیزدهم شعبان بعدی سال از عام الفیل		بست یوم ششم رمضان شب ششم	نجف اشرف	
۳	ام محمد فاطمه زهرا بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رضی الله عنها	در کربلا سال سی و پنجم از واقعه فیل یا چهل و یکم		شب شنبه سوم رمضان بعد شش ماه از وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقول اصح	مدینه طیبیه	فکاح در شهر رمضان سال دوم از هجرت بعد از جمع از بدر یا در ماه صفر یا در اوایل محرم یا در چوب و بنا در راه فیکجه بعد از فیکه بدر و در شوال سال اتفاقا

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	مدفن	تقریب
۴	ابو محمد اسد احمد بن علی السلام	در مدینه طیبه روز شنبه پنجم شعبان سنة هجری ۳۰ حل شش ماه	مدینه طیبه	شهادت دهم مهر روز جمعه سنة هجری ۹۱	کربلا	
۵	ابو محمد امام زین العابدین علیه السلام	در مدینه میسکنه پنجم شعبان روز پنجمشنبه هجری ۳۳	مدینه منوره	روز شنبه وازیم مهر یا هیزدیم مهر ۹۵ سنة هجری ۹۳	بقع غر قدور قبر امام حسن علیه السلام	
۶	امام باقر علیه السلام	در مدینه طیبه روز شنبه ۲ صفر ۵۵ هجری	مدینه	در جمعه شهر ربیع الاول سنة ۱۱۳ یا در ۲۳ صفر ۱۱۴ یا ۱۱۵ یا ۱۱۶	بقع غر قدور قبر اهل بیت	
۷	امام جعفر صادق علیه السلام	سنة هجری ۱۱۰ روز شنبه قبل طلوع شمس هشتم رمضان سنة هجری ۱۱۳	مدینه	شوال ۱۱۵ هجری در مدینه		
۸	امام موسی کاظم	در مدینه طیبه	مدینه	۲۵ رجب	بقع غر قدور	

نمبر	نام	سنة ولادت	وطن	سنة وفات	مدفن	تقریب
	علیه السلام	روز شنبه قبل طلوع فجر ۲۹ یا ۳۰ هجری	==	۱۸۳۳ یا ۱۸۳۴ در بغداد	شونیزیه بیرون قبه	
۹	ابو الحسن امام علی رضا علیه السلام	در مدینه طیبه روز جمعه ۳۵ یا ۳۶ شوال یا ۸ شتم یا ۹ شتم شوال ۱۵۱	==	بشیر طوس روز آخر از صفر ۳۲ یا ۳۳ فی کعبه یا سینر دوم ذی القعدة ۱۵۱ هجری	طوس متصل قبر رشید	
۱۰	ابو جعفر امام محمد جواد علیه السلام	روز رشنبه پنجم رمضان یا نصف رمضان ۹۵ هجری	==	روز رشنبه پنجم و پنجمه ۲۲ یا ۲۳ در بغداد	بغداد نزد جسد خود	
۱۱	ابو الحسن امام علی بادری علیه السلام	در مدینه روز یکشنبه ۱۲ رجب یا روز غر فست چهار یا پانزده دو صد	در مدینه طیبه	دوشنبه ۲۵ جمادی الآخره یا ۲۴ یا ۲۵ یا ۳۳ رجب ۲۵۲	سمرقند	
۱۲	ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام	در مدینه روز پنجشنبه ۲۳ یا ۲۴	==	روز جمعه یا چهارشنبه	متصل قبر پدر	

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	موتن	تقریب
		۱۲۳۱ یا ۱۲۵۰ ہجری	۸	۸	۸	۸
۱۳	محمد مدنی علیہ السلام	۲۵۵	مریہ طیبہ	۲۵۵	نزد شیعہ	بسر داب سمرن رای در ۲۵۵
۱۴	جعفر زکے بن علی نقی بن محمد تقی					
۱۵	سید السادات علی اشقر بن جعفر زکے					
۱۶	سید عبداللہ بن علی اشقر					
۱۷	سید محمد بن سید عبداللہ					بغداد و نقاب قریش
۱۸	سید احمد بن سید محمد					
۱۹	سید محمد بن سید احمد					

نمبر	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	برفن	تقریب
۲۰	سید جعفر بن سید محمد					
۲۱	سید علی موبدین سید جعفر					
۲۲	سید جمال اعظم بن سید علی موبدین				اُج	
۲۳	سید احمد کبیر بن سید جمال اعظم گلبرخ					
۲۴	سید ابو عبد اللہ جلال الدین قطب عالم بن سید احمد	شب برات سنه		دسمبر ۱۵۸۵ سنه		
۲۵	سید ناصر الدین عمود دین سید جلال الدین					
۲۶	سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین عمود					
۲۷	سید رکن الدین ابو الفتح بن سید حامد کبیر					

نمبر	نام	سند و ارادت	وطن	سند و فائز	زین	تقریب
۲۸	سید جلال ثالث بن سید کریم الدین		قنوج	تاریخ تقریب ۱۲۰۵ تجدید تقریب ۱۲۰۹	تقنی	
۲۹	سید راجو شهیدین سید جلال ثالث				"	
۳۰	سید جلال رابع بن سید راجو				"	
۳۱	سید تاج الدین بن سید جلال رابع				"	
۳۲	سید کبیر بن سید تاج الدین				"	
۳۳	سید علی صغیر سید کبیر				"	
۳۴	سید لطف علی بن سید علی اصغر عرفت سید امجدی				"	
۳۵	سید عزیز الد بن سید لطف علی				حیدر آباد	
۳۶	سید لطف الد بن سید عزیز الد				حیدر آباد	
۳۷	سید اولاد علی بن			۱۲۱۹ تقریباً	حیدر آباد	

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	دین	تقریب
	انور جنگ بباد بن سید لطف اللہ					
۳۷	سید اولاد حسن بن ثواب سید اولاد علی خان انور جنگ محوم	سنہ ۱۲۵۳ ہجری قنوج	قنوج	روزہ شنبہ ۱۲۵۳ھ	قنوج	
۳۸	صدیق حسن بن سید اولاد حسن محوم	در بریلی نور دوم جادی الاول سنہ ۱۲۴۸ ہجری	در بریلی			
	سفر بہو پال					۱۳ - رجب سنہ ۱۲۷۱ھ
	ملازمٹ ریٹ بہو پال					غزہ رمضان سنہ ۱۲۷۱ ہجری
	فلک اول					۲۵ شعبان سنہ ۱۲۷۶ھ
۳۹	سید نور حسن خان ابو انجیر وقت صبح صادق سنہ ۱۲۷۵ھ بست و یکم رجب	روز چار شنبہ				
۴۰	صفیہ بیگم	روز شنبہ وقت نیم شب ۲۷ سنہ ۱۲۷۸ھ				
۴۱	سید علی حسن خان ابو انصہر	۲۸ رجب الثانی سنہ ۱۲۷۸ھ				

شمار	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	مدفن	تقریب
	نقته رسید نوراحسن خان					۲۵ - شوال سنه ۱۲۸۲ هجری روز یکشنبه بعد عصر
	نقته رسید علی حسن خان					هشتم ذی قعدة سنه ۱۲۸۳ ه روز جمعه بعد عصر
	بسم الله سيد نوراحسن خان					۱۳ ذی حجه سنه ۱۲۸۳ ه روز جمعه
	انتقال والده لاجده غفر الله لها			روز دوشنبه بوقت یکپاش شب ۲۳ محرم سنه ۱۲۸۵ هجری شد	صالح آن در شجره به باغ دارالسلام حجتا بار در درون شدند	
	انتقال خواهر گل			۲۵ ربیع الاول سنه ۱۲۸۵ ه		
	انتقال خواهر اوسط			یکم شوال سنه ۱۲۸۵ ه چرخه		
	رواگنجی بیدار					۲۲ شعبان سنه ۱۲۸۵ ه
	ختم قرآن سيد نوراحسن خان					۱۵ ربیع الاول سنه ۱۲۸۵ ه
	تیر و بیرئی خود					سوم شعبان سنه ۱۲۸۶ ه
	بسم الله سيد علی حسن خان					بر محل شجره کار سنه ۱۲۸۶ هجری

نمبر	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	مدفن	تقریب
	نیابت دوم					سنه ۱۲۸۶ هجری
	نکاح ثانی					سنه ۱۲۸۸ هجری
	عقد صفیه بیگم					۳۰ بیع الاشرف سنه ۱۲۹۵ روز دوشنبه بعد عصر و مولوی عبدالقیوم صاحب مرحوم خطبه خوانان
	اشرف جهان بیگم بنت صفیه بیگم	۲۲ محرم سنه ۱۲۹۶ هجری				
	نکاح سید نور الحسن خان و سید حسن					سنه ۱۲۹۸ هجری
	سید قلی بن صفیه بیگم	شنبه ۱۷ ربیع الاول سنه ۱۲۹۹ ه				
	زینب جهان بیگم سید نور الحسن خان	۲۹ ربیع الاول سنه ۱۲۹۹ هجری				
	سید قلی بن صفیه بیگم	۵ ربیع الاول سنه ۱۳۰۰				
	زینب جهان بیگم بنت سید علی سخا	۱۶ ربیع الاول سنه ۱۳۰۱ ه				
	سید ابوالحسن ابن سید زکریا خان	۲۳ شعبان سنه ۱۳۰۱ ه				

خاتم طبع نخبه فکر و قافله درین بقا و مولوی حکیم اعظم حسین دیلوی سلمه نقل

یگانه جهان آفرین را سپاسی که نعمت بر نعمت افزاید بگزینیم که جانشان جز بیادش نتوان سود
و جبینها جز بجمالش نتوان فرسود و برگزیده رحمته للعالمین را درودی که هم آمل و هم شاکر
را درگیر ندهد آید میفرستیم که دلش جز بدینش نیگردد و کاری جز بکیشش نمیکشد امانا بعد
حق آگمان را مژده حقیقت آگاهی و بار یک بینان را صلاهی روشن نگاهی که نامرنامی
و حقیقه سامی موسوم بالرفع النامی من الاصل السامی که از حقیقت اصول فروغ
پاکیزه گوهران دوده سیادت پرده کشاست و نقابت ذات عترت آیات دوازده
امده فرخ تابار و اولاد امجاد ایشان را آئینه صورت نماست بارشاد افاقت بنیاد لغت
عالی حضرت والا هست فرخنده ذات پسندیده صفات عدالت منش هدایت منش روشن
وارث انبیاء جانشین اصفیاء خلافت اثاث افادت میراث نیکو سیرت روشن سیرت
آرزوی مردان هنر فروش آبروی پاکان سعادت کوش بهایون خطاب نجسته القاب
والاجاه امیر الملک جناب نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر زاده
المجد و القاهر که اندرین نامه موثکافانه از تحقیق الساب سخنها در میان می نهد و هر کس با
از اسلاف خویشش که برومند شاخهای گلستان نقوی و گرانها گره های عمان مرقضی
بوده اند نشان میدهد درین زمانه سعادت زبای مسرت افزای حکمرانی مملکت آرامی
عالی هم معتدل پیرای کسری چشم بهنهای طریقه سلطنت رانی و روشن سواد و حقیقه جملات
بقیسیلیمان همال نوشایه سکندر رشال کشور کشای رعیت پناه دلش لوای دولت و لشکر
شوکت شعار دیانت و ثار صولت آثار نصرت کردار نقابت پیوند سیادت توأم جناب
نواب شاه جهان بیگم کرون آفت انڈیا رئیس دلاور اعظم طبقه اعلای ستاره
ورئیسه جویال اداها سلمه بالعز و الاقبال بتجلی علامه بزرگی اثر عالی نظر موثکافانه

مضمومات مغرب الای معلومات حائز ملکات معید ابو الحسن سید ذوالفقار احمد
 اسماء السدا لاحد دیگر فضیلت پناه و متعلق آگاه ایزد شناس معارف اساسی صاحب
 عبدالحق کابلی ایدہ السدا الولی و کتابت شکر فی طراز ندرت پر داز محمد عبد الجبار جم
 لکنتوی سلمہ السدا القوی با و درست کاروان امانت نشان مولوی محمد بایع الزمان
 اعانه المنان رونق افزای طبع ثانی گردید و آگاه درونان حقیقت طلب راسترایی
 حصول آمال و آمانی

تاریخ ختم طبع اول رساله الفرع النامی من الاصل السامی از حافظ محمد
 شہیر شاگرد غالب بلوچی ملازم ریاست بھوپال سلمہ السدا

نگوای دل این شور و کان کسیت	نگار ریز زخمت نمدان کسیت
بزم خیمیکه مار ایدل بسته اند	بشو چنین کم دلی حسته اند
نمک دار و آهنگ پر در دما	برائی دلی زخیم پر در دما
خنی کوک فرمائے ساز ما	زہے زخمہ تارا آواز ما
طراز عجب بسته ام ناله را	کہ از دل بہ لب برد بخالہ را
عجب معنی در نوا می نیست	کہ آوا می من دل ربائی نیست
درون دل ما کہ لگت جوش	کز ان جوش می آمد در خروش
نوا ئے یکتا ئے کیستم	خوش آہنگ آوا ئی کیستم
الہی نوا ساز من از کجاست	کز و دلبر عالمی صد نواست
فلاطون بیکل غنوں شاد کسیت	فلاطون صد غنوں تا کسیت
مگر انجہ عالم از و پر صد است	ز فیروز کلاک خداوند است
بہستی کشائندہ راہ ما	فلک رتبہ نواب جم جاہ ما

نوازش زستان خلقتش گله
 اگر با چو من گاه دل خوش کند
 سخنور چه شوخی و شنگی کند
 مگر سخت بو پالیان یا ورت
 بزرگ ست صاحب نگین نیزیم
 جهان را کران تا کران گشام
 ندیدم چو اونا مورد گیر
 چه گویم چه جادو عیان میکند
 به میخانه فضل و دانشوری
 می گفتگویش فزاید بهوش
 اگر رخت می کشیدن دهر
 چراغ سخن تاب را فروخت ست
 اگر معطر سخن گل کند
 جهان وجد کرد از بهم و زیاده
 نویدی به بلبل بگوید ز باغ
 معانی یکیش نماید جمال
 عجب سخنردی طریقه دانشوریت
 نوشت ست در علم دین حد کتاب
 اگر از خرد نامهای اسیر
 ولی بسکه شوقش فزایش کند
 ز تفسیر قرآن چو فایز شست

گل دوستش ادبش بلبله
 نفس در خم و پیچ پریش زند
 بنام سخن بحدت گلی کند
 که سید درین مملکت سرورست
 گرامی بدنیا بدین نیزیم
 بهر گوشه و طرف بگذشته ام
 نه اقبال مندی نه دانشور
 بهر جا که معنی بیان میکند
 خم آسمانش کند ساغر
 بگردم سر حضرت می فروش
 شربش دماغ رسیدن به
 دلم را به پروا نگی سوخت ست
 بشاخ سخن یا سمن بشکف
 ز به نقه های منرا میراد
 به پروا نگان میرساند چراغ
 بود بکه شعل فز و زخیال
 کش از دشت بهر نقطه و فرست
 سر آسمان بهی آفتاب
 نویسد کتاب در آرد شصیر
 بدیگر نمطها گرایش کند
 چه زیبا نسب نامه نقش است

<p>چه نیروی ملک است که نگری معانی بظلمات لفظ از صفات ظلمه درخشانیش مطلب است خود از کیست این معنی نکتته نشانند ساقی گریه ای کیست عجب طرقلی وقت تضمین است هزار آفرین مرچین خامه را درواز بزرگان اهل هنر چو از سیدی است کاوم از دست کسی را که چشم است بنیای او چه خوش مصرع سال تاریخ است</p>	<p>کدلیور در آمد به گلشن گری نسب میرساند بآب حیات که گریه روز و شب بهر شب است که هر لفظ او آمده نغمه خیز که هر حرف میخانه به خود است شکر فی زمین مضامین او است که زمین گونه نوشت این نامه نسب بر دود را به نیر لبش کسی کین نسبت دارد عالم از دست زهی بخت چشم تماشا او سیاق نسب نامه نقش است</p> <p>۹۱ ۱۲ هـ</p>
---	---

ایضا تاریخ طبع اول از مولوی حافظ محمد نورالدین نور مرحوم و معقوله

<p>ندانم که دل در تمنای کیست گهر گر چه در قعر عیان بود بود گر چه یاقوت در خار سنگ زیر گندگی نشر اجزا شود عیاست انوار ذات از صفات مرا هم که در جلوه آسای بود آن آفتابم مقابل بسین چه غم اینکه دورم ز قرص حضور</p>	<p>درین قطره شوری ز دریای است ولی قره العین بنیان بود ز خورشید دارد و برج آینه زنگ کنی قطره گر جسم دریا شود صفت هست زائنده داران است مرا این نورم از آفتاب بود بیاجسم ملوه ما و کامل بسین رسد فیض خورشید ز دید دور</p>
--	--

سخاوت ز اوصاف و آیت
 بود علم و فضلش با عالم عظم
 گراز دقیر عقل را بدش
 فلاطون ز ندیش او حرف چو
 ز نهش بود راستی آشکار
 صدیق صحابه و صدیق نام
 بصدق و صفا خاطر آیدینش
 دلش در صفا صبح صادق بود
 با علم و عمل مسیده داد و دین
 شمال و صبا خاکروب درش
 از و آمده آب در چوئی عدل
 بود و جای اهل بصیرت گمش
 جهان کرده خوش این عدل شسته
 جهانی از و آمده شاد کام
 همایون بود بخت بهوایان
 تنی بدر کامل با وج جمال
 بوقت حکم سحاب شگرت
 بوصفش چو روشن بیان نوشت
 بهر سیادت سبیل نامه اش
 نسب نامه خود که تحریر کرد
 جهانی شده زنده بعد از حیات

شجاعت ز افواج اورا تیت
 چه حاجت بتشریح لوح و قلم
 از سطلو کشد جزو خود و بغل
 مگر آنکه بر هم زندار غنوم
 ز احکام او کار عدل استوار
 بخلق حسن بیشتر در انام
 بعلم و هنر سینه گنجینه اش
 رخ اوز خورشید فائق بود
 از و استوارست بنیاد دین
 بود انش و جن هر دو فرمان برش
 از و فرهی دیده پهلوی عدل
 کند ناز بر سر مه خاک برش
 که پهلوی گرگ ست این میش
 خدا داردش بر سر نظام
 که نواب مآدمه حکمران
 زهی سند آراسی جاه و جلال
 بوقت خموشی محیطی ست ثروت
 قلم در نقش شده بطور شد
 بر آیات نصرت علم خالمه اش
 بسا نقش از زنده تصویر کرد
 مگر کلک او داده آب حیات

<p>بدان گونه هر نقش زیا کشید بیک جود آمد همه در وجود پدر ناموز از پسر آمده * پس از صبح صادق زنده سر تو گوئی بصد خواهش و خواسته خود آن سلاک ادر کید آت بسالشن چنین رانده ام خامه بد فقر نوشتند اهل تسلیم ولیکن ملک نیز از عرش غنم</p>	<p>که گوئی بهر سیکری جان دسید براید ز یک چشمه بسیار رود شجره مایه دار از ثمر آمده رود چون شگوفه بر آید ثمر یکے گوهرین سلاک بسته دزان دودمان شمع کاشایه که احسن نوشت او نشانی را نسب نامه ز بد گشته رقم بکرسی اقبال نقشی نشانده ۱۲۹۱ هـ</p>
--	---

تاریخ دیگر این سال که از منشی احمد علی صاحب تخلص با حسن

<p>محمد و اتیج و سجده دان پس از درودی بجان احمد بنص قاطع شد دست و چپ ترا بد انم ترا بخوانم * حدیث را نم من از تو هر دم چو کافرافت بجان فتان اگر جهان کس بیارد ترا چو بیمم دلم کاشاید * تفسیر طبعی عزیز وضعی ز آل احمد ز نسل حیدر</p>	<p>دگر نیز در بحر حنائی اگر بگویم ترا شنائی بال احمد مرا ولای ترا سدا یم بهر سرای که از تو دارم بسر هوای کنم نه صرفه بآن خدای کنم بموئے ز تو بهای نه از شمالی نه از صبا فرشته روی خجسته رای ملک تحقیقت بشر نمای</p>
---	--

خدا پرستی خدا شناسی
 چو شب جهان را لباس بخش
 بشهر اندر چو دل بسینه
 امام سنت بعد کرامت
 بعد شہامت گہ عدالت
 ہمہ وفا و ہمہ مروت
 سپید پوشے و جامہ زیبی
 بمتمدان بسے توجہ
 بفرق دولت کی کلا ہے
 بحسن تدبیر رخنہ بندی
 ہر انچہ گوید از انچہ آرد
 ستم ظریفی و بد لہ سنجی
 کعب سخن را نگار بندے
 ز فیض باری نصیب یابی
 ز فضل و دلش اسیر عامہ
 پیاسے مرد می فلک نور و
 بد ہر بہین ست نام نامے
 امیر ملکہ و والاحا ہے
 بہ آستان محراب ایت
 ریاست تو زہے سعادت
 بد ہر اندر تو دیر یاست

نہ خویش بینی نہ خود شنائی
 چو صبح در دم چو کاشائی
 بزور قاتل چو تاختائی
 جہان اسیری و تہائی
 بقصر کسری قدم کشائی
 ہمہ صداقت ہمہ قائمی
 جہان فریب و دلربائی
 بدر دست دان ہمہ دوائی
 بدوش عفت کی روائی
 ز کار بستہ گرہ کشائی
 بسی مناسب بسنی بجائی
 لطیف گوئی سخن ہر رائی
 ز زلف معنی گرہ کشائی
 عقیق و صدیق و پار سائی
 ز خلق نیکو متن قبائی
 بزور بازو جہان کشائی
 یکی حکایت بہر سرائی
 چو از تو ناز و بود بجائی
 قلک بتعظیم جہہ سائی
 سیاست تو ستم زدوائی
 ز سخن اجابت زمین دوائی

<p> اگر گویم دعائے دولت چنانکہ داری درین جهانی سخن نویسم رود که از تو تو نیز احسن مقام دانی درمی زبانی وره بدیسی سخن بجائے تو دیر پاید خدای بنواخت این جوازا که هر چه اندر دلش بیاید سخن که کردست از نیاکان یکان یکان را به حسابش خدای بستی و این کس ترا عجب کسانند حال ایشان بنام ایشان بجان تصدق مرا که کار دگر نماندست ز نسل حیدر بجان محبت از انچه گفتم بجائے گفتم چو این صحیفه تمام خواندم بسال تاریخ فکر کردم چه نسل باقی وصل ثابت ۱۲۹۱ هـ </p>	<p> دگر چه آید ز من گدائے و ران جهان هم روی بجائے یکی ست و اندر باجرائے بهر چه باشی سخن سرائے ترارسانند سخن بجائے تو خود تنباشی درین سرائے بلطف خوشتر باین عطائے فدا ده یا بد به پیش پائے لک نوشت ست باجرائے بیان دلچسپ و دلکشائے بمصحف اندر بجای جلائے کسے نداند مگر خدائے بیای ایشان سرم قدائے درین جهانی و آن سرائے ز آل احمد بدل و لاسائے هر انچه گویم بود بجائے ذابندائے بانتهائے بگوش من ز چنین ندائے اگر بگوئی بود بجائے </p>
--	--

نام تاریخی این ساله از حافظ سید محمد سورتی مهتم فطائف ریاست بهوپال

<p>شجره السعادة لفرع انساب السيادة</p>	
<p>تاریخ ختم تالیف این ساله از عبد العزیز اعجاز مصرع *</p>	
<p>چونست نامه صدیق حسن صاحب ۱۲۹۰ هـ</p>	
<p>تاریخ طبع ثانی این ساله از مولوی حکیم حافظ اسید اعظم حسین صاحب یومی سلمه</p>	
<p>سرد فتر اعلام بعلم داد ب آمد بر خصم شرور ریز برق غضب آمد باغی است که غلش به شیرین طلب آمد بر خلق بفتوای قضا مستحب آمد ظلم کرم احمدی حلم رب آمد دغم بیدار بقا نشسته لب آمد گرد زو به نگاه کسی نمیشد آمد چندان ز صد سوخت که خود بلب آمد قلب سخن امروز بقیمت دهر آمد خوششید یکی فارس زین سلب آمد آئینه گری شویوه اهل جلب آمد لب ریز و صد ساغر بنت الغلب آمد احیای ره و رسم کرم را سلب آمد از علم نئی جمله وراثت طلب آمد لر زنده تر از پیکر اصحاب تب آمد</p>	<p>بحم مرتبه صدیق حسن خان بهادر بر دوست گرامش ز نیان لوات در موسم جودش بوس اهل قنا مقبول خداوند که هر صبح دعا خویش بخطابش اشراق قلمرو سائل که بدر یوزه روح آرد بدو بنشست بدورش نگهبانی کالاه از عاقبت کار صودش چه توان گفت جنس هنر از تربیتش نرخ گران یافت در جمع جلوریز که تازد بر کایش ز و تصفیة قلب توان باید گرفتار در بزم وی از سیکده را حقیقت طبعش چو بهاری که ماند گل در میان افشاند بر اندوخته اهل چشم دست در باب مهابت که غضنفر بحضورش</p>

صد قافله در هند ز ملک عرب آمد که دفتر تحقیق همه منتجب آمد روشن دل و نام آور و فرخ لقب آمد فرزندگی علم و عمل مکتب آمد آواز ده نام آوری هم و آب آمد فرخته لب نامه و الانسب آمد ۱۳۰۱ هـ	لیک زن امروز بطوف حرم او پرواخت گرانمایه نسب نامه خود بنگر همه سادات درین نامه که هر یک از حضرت این قوم بهر قرن جهانرا آن اصل بروند که فرغش بکونی چون از پی سالش دانش بگرفت
--	--

طالع الاسعاد

لقد تبتعید النحر السعید

لاعتاب معالی الملك الجلیل السید السند النبیل ذی القدر العظ
والشان الکبر محمود المناقب و مدوح المناثر السید محمد صدیق حسرت
بهادر و فایز مملکت یونان العلیه حفظه رب البر

یا یزدی بالنور عیال اصطباری غاده من ثغرها سکره شمس حسن بهواها	فی هو می من سلبت منی فواری لا باقداح الحمیاء والعقار علقت شمس النجاسا
---	---

دور

یلحظ کنیاک اسرتی یجوت ظلماً و لحداد و بهت قلبی المعنی	و بود الخد منها قل سبتی ما الذی اوجب حق هجرتی من لظى المحب بناسا
---	--

دور

سجبت عن مقلتی طیب الرقاد	و شجبت فی کل یوم بازدا
--------------------------	------------------------

<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>
<p>فيم هو لي بالخطي</p>	<p>لا يبرأ فيه (أرى)</p>

دوسرا

يا سديك العصر يا بيت القضا	جئت العديك الفضا في شهر رجب
يا محمد الانفس ايلاد و زرد	فيه واسلم بصره اعيش و عيشه
ما سدا الطير النخافي	في رياض الجلساد

دوسرا

دامت الاوقات شعري بالثنا	لا انا انا ايل يا سامي المكنان
و خليل جاء بالشكر	الك يدعي بالبقا طول الزمان
قال في مديح هلاكم	ادعو ابراهيم في قنجا
١٢٠٠ هـ	١٢٠٢ هـ

يا سديك الامم خليل النبي المبرور و قتي

CALL NO. {

ACC. NO. _____

AUTHOR _____

TITLE _____



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES -

1. The book must be returned on the date stamped above
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due